






تا آزادی تمام دانشجویان در بند به  
مبارزه ادامه می دهیم!



حمایت بین المللی از دانشجویان در بند  
صفحه ۲۱



مطالب این شماره :

- در باره مسایل جاری کارگری  صفحه ۵
- چشم انداز جهانی  صفحه ۷
- ترور بی نظیر بوتو  صفحه ۱۳
- پاکستان دولت جنایت  صفحه ۱۵
- ونزوئلا: سیاست مارکسیست ها  صفحه ۱۸

# میلیتانت

## Militant

نشریه ای برای جنبش دانشجویی ایران

۱۵ بهمن ۱۳۸۶ - سال اول- شماره ۱۰



### تداوم مبارزه با گام های سنجیده

از ۱۳ آذر تا کنون بیش از ۴۰ نفر از دانشجویان مبارز و رادیکال دانشگاه های ایران در بند بوده اند. مقاومت خانواده های دانشجویان و بسیاری از فعالان جنبش دانشجویی و کارگری در ایران و همچنین کارزارهای بین المللی در حمایت از دانشجویان، منجر به آزادی برخی از دانشجویان با قید وثیقه شده است. اما کماکان برخی از آنان در بند هستند. مبارزه در راستای آزاد سازی تمام دستگیرشدگان دانشگاه ها برای تدارک برگزاری روز ۱۶ آذر؛ همچنان باید ادامه یابد. به ویژه فعالیت های بین المللی که بیشترین فشارها را بر دولت سرمایه داری در رها سازی آنان؛ اعمال می کند.

ادامه در صفحه ۲

### «تشکل مستقل کارگری»: استقلال از چه؟

رضا مهدوی

امروز در جنبش کارگری ایران؛ طرح «تشکل مستقل کارگری» فراتر از بحث های تبلیغی یا آکادمیکی با ارزیابی های عمومی رفته، و به یک مسئله مرکزی، و مسئله ی ملموس و مسئله ی دخالت گرایانه ی پیشروی کارگری مبدل گشته است.

ادامه در صفحه ۴

آموزش مارکسیستی

الفبای کمونیزم نوشته بوخارین و پرابراشنسکی (۶) صفحه ۲۶

## تداوم مبارزه با گام های سنجیده

(از صفحه ۱)

فعالان نشریه میلیتانت همراه با متحدان بین المللی خود؛ در اتحاد با سایر گرایش ها؛ صرف نظر از اختلافات سیاسی با آنان، تا رهایی تمام دانشجویان رادیکال به کارزار بین المللی ادامه خواهند داد.

اما در عین حال باید خود را برای تداوم مبارزه درازمدت آماده کرد، زیرا هدف اصلی دولت سرمایه داری از این دستگیری ها، مسدود کردن یا کند کردن حرکت های فزاینده در درون بخش سوسیالیستی جنبش دانشجویی بوده است. دولت با منزوی کردن گرایش های سوسیالیست از سایر بخش های دانشجویی و تهاجم بر آنان، قصد داشت که حرکت رادیکال دانشجویی را تضعیف و به زعم خود از میان بر دارد. ایجاد ترس و واهمه در میان جوانانی که تجربه زیادی در کار تشکیلاتی و ضد سرمایه داری نداشته؛ و اعمال وثیقه های سنگین برای فشار گذاری بر خانواده های آنها؛ و خط و نشان کشاندن و تحقیر آنها؛ و نشان دادن اینکه وزارت اطلاعات از "همه چیز" مطلع است و هر زمان که اراده کند همه را دستگیر و سرکوب می کند؛ شکنجه های فیزیکی و روانی و توهین و ارعاب دانشجویان در بند و غیره همه در راستای این سیاست دولت بوده است.

این هدف دولت باید خنثی گردد! تنها راه برای خنثی سازی سیاست دولت، تداوم مبارزه است. تداوم مبارزه، اما با گام های سنجیده! همانطور که دولت سرمایه داری از متحدان بین المللی خود تجربه سرکوب حرکت های توده ای را می آموزد؛ جنبش دانشجویی رادیکال نیز باید از تجارب متحدان بین المللی خود برای مقابله با سرمایه داری درس های ضروری را بیاموزد. سرکوب های دانشجویان توسط دولت های سرمایه داری تازگی ندارد. می توان به سادگی نشان داد که بسیاری از کشور های اختناق زده همانند ایران؛ دانشجویان از نخستین قشر های جامعه بوده که با جسارت، مصرانه و پیگیرانه در صف مقدم

مبارزات اجتماعی وارد صحنه ضد دولتی می شوند. به همین علت دولت های دیکتاتوری، هدف اولیه خود را برای جلوگیری از توسعه و شیوع نارضایتی ها به سایر اقشار اجتماعی، با سرکوب دانشجویان آغاز می کنند. به خصوص دانشجویان رادیکال سوسیالیست. این سناریو در اسپانیا زمان حکومت فرانکو؛ یونان زمان حکومت ژنرال ها؛ پاکستان زمان حکومت ضیا الحق؛ ایتالیا زمان حکومت موسولونی؛ آلمان زمان حکومت هیتلر و ایران زمان حکومت شاه و غیره مشاهده شده است. روش تمام دولت های دیکتاتوری مشابه اند. اما به علت نبود تجربه کافی بین المللی در میان دانشجویان مقاومت ها در برخی اوقات موقتاً خاموش می گردد. اکنون هدف ما در جنبش دانشجویی باید روشن نگهداشتن شعله مقاومت و تداوم مبارزات باشد.

### عدم انزوا از توده های دانشجوی



دانشجویان سوسیالیست در جنبش دانشجویی تحت هیچ شرایطی نباید خود را در انزوا از توده های دانشجوی قرار دهند. سالگرد ۱۶ آذر امسال می بایستی حتماً به شکل یک اتحاد عمل سراسری همراه با سایر گرایش های ضد دولتی صورت می پذیرفت و نه در انزوا و جدا از آنها. (مگر آنکه این تصور یا توهم وجود داشته باشد که آکسیون های دانشجویی مورد هجوم حکومت سرمایه داری قرار نمی گیرد و یا اینکه سرمایه داری حاکم در ایران از نوع دمکراتیکی است که اعتراضات دانشجویی را سرکوب نمی کند). قابل ذکر است که سیاست اتحاد عمل به مفهوم پذیرش نظریات گرایش های شرکت کننده در یک تجمع نمی باشد. در یک اتحاد عمل می توان تمام گرایش های ضد دولتی را با شعار ها، پرچم ها و برنامه های مستقل خود بسیج کرد. این اتحاد می باید وسیعترین تشکل دانشجویی را شکل دهد و شامل تمام گرایش های با نظرات مختلف

باشد. استدلال می شود که "ما سوسیالیست ها باید خط خود را از لیبرال ها و اصلاح طلبان جدا کنیم وگرنه با آنها تداومی شویم!!" بله این درست است اما سوسیالیست باید خود را از اصلاح طلبان و مماشات جویان جدا کنیم؛ اما درست نیست که با شرکت در یک تظاهرات (با صف مستقل خود) ما با آنها "تداومی" شویم. درست برعکس تنها با شرکت در یک اتحاد عمل است که می توان رهبران همان اصلاح طلبان را در میان پایه ها و طرفداران نشان در همان تظاهرات افشا کرد. در یک اتحاد عمل؛ از یکسو ما وسیعترین افراد را علیه دولت بسیج کرده؛ و از سوی دیگر خط سیاسی (شعارها و صف تظاهرات و برنامه) خود را از اصلاح طلبان جدا می کنیم و همچنین، همان رهبران اصلاح طلب و مماشات جو را در تظاهرات منزوی و افشا می کنیم. به سخن دیگر خود را از پایه های توده دانشجویی که بعضاً مدافع گرایش های غیر سوسیالیستی هستند جدا نمی کنیم؛ و در ضمن شرایط را برای سرکوب گرایش های سوسیالیستی توسط دولت را نیز کاهش می دهیم. هر سیاستی که سوسیالیست ها را از اتحاد عمل با سایر گرایش های ضد دولتی باز دارد، فرقه گرایانه و اشتباه است.

### بکارگیری روش درست "مخفی کاری"



ما به عنوان سوسیالیست ها باید واقف باشیم که در وضعیت اختناق آمیز کار سیاسی "صد در صد" علنی را نمی توانیم انجام دهیم. در دوره پیش "رهبرانی" که آگاهانه مشی کار علنی را (با انتشار عکس و نام واقعی در وبلاگ ها) تبلیغ کرده؛ نشان دادند که الفبای کار تشکیلاتی در درون یک

سوی عقاید سوسیالیستی و مارکسیستی هستیم.

بدیهی است که جنبش سوسیالیستی دانشجویی اگر نتواند ساختار تشکیلاتی مناسب برای انطباق با وضعیت موجود ایجاد کند، دچار بحران می‌گردد. هر سرکوب و هر پراکندگی بر پیکر جنبش سوسیالیستی دانشجویی ضربه وارد کرده و بخشی را دلسرد و غیر فعال می‌کند. کار توده ای گرایش سوسیالیستی تنها در موقعیتی می‌تواند متکی بر خود و فراگیر و توده ای شود و نیازی به اتحادی با سایر گرایش‌های رفرمیستی و ماساجو نداشته باشد، که یک قطب سوسیالیستی تشکیل شده باشد. در واقع یکی از وظایف کمیته های عمل مخفی دانشجویی باید در راستای تدارک این قطب باشد. ایجاد اتحاد عمل های و تظاهرات مشترک با سایر گرایش‌های راستای تحقق این قطب سوسیالیستی است. از طریق اتحاد عمل ها، بخش سوسیالیست جنبش دانشجویی در تماس با توده های دانشجو قرار گرفته و از این طریق مباحثات نظری و تئوریک را در باره عقاید مارکسیستی با آنها دامن می‌زند. با متقاعد کردن بخش تعیین کننده دانشجویان به مارکسیسم؛ جنبش دانشجویی می‌تواند وارد مرحله نوینی گردد. مرحله ای که خود را برای تحقق مطالبات سازمان می‌دهد. مرحله ای که رهبران دروغین را به کنار پرتاب می‌کند و از میان خود رهبران واقعی انتخاب می‌کند. رهبران راستین یک قطب سوسیالیستی تنها ضامن تدارک ایجاد تشکل مستقل دانشجویی سراسری در ایران خواهد بود.

پیش به سوی تشکیل کمیته های عمل مخفی دانشجویی  
پیش به سوی ایجاد قطب سوسیالیستی دانشجویی  
پیش به سوی ایجاد تشکل مستقل دانشجویی  
زنده باد سوسیالیسم

شورای سردبیری میلیتانت  
۱۲ بهمن ۱۳۸۶



ادامه نیابد؛ دولت سرمایه داری در سرکوب کردن جنبش توفیق حاصل کرده است. چنانچه قرار باشد در هر موج سرکوب و دستگیری ها، اکثر پیشروان دانشجویی یا در زندان باشند و یا غیر فعال (و مخفی) دیگر چه نیازی به «پیشرو» وجود خواهد داشت؟ باید توجه داشت که وجه تمایز پیشروی دانشجویی با توده های دانشجو غیر آگاه، دقیقاً در این امر نهفته است که پیشرو (یا رهبران عملی) دانشجویی به صورت مداوم و پیگیر در جزر و مد مبارزاتی (اختناق و گشایش ها) در تلاش، مبارزه و سازماندهی است. اگر امروز رهبران عملی جنبش دانشجویی یا در زندان باشند و یا غیر فعال؛ بدین مفهوم است ما تدارک کار تشکیلاتی پیش را به درستی انجام نداده ایم (با تأسف).

اما اکنون نیز دیر نشده است. ما ضمن مبارزه پیگیر و قاطع در حمایت از رفقای در بند، می‌توانیم از هم اکنون شکل سازماندهی نوینی را منطبق با وضعیت کنونی طراحی و به اجرا گذاریم. هنر ما به عنوان سوسیالیست های بخش دانشجویی باید در این امر باشد که نه تنها تداوم مقاومت و دفاع از خود را حفظ کنیم که همراه با آن به سازماندهی با شیوه سنجیده را ادامه دهیم.

### تشکیل قطب سوسیالیستی تنها راه بیرون رفت از بحران

با وجود افزایش سرکوب ها و دستگیری ها و ارعاب ها توسط دولت سرمایه داری؛ در سطح جامعه؛ ما شاهد مقاومت های پیگیر و مستمر بوده ایم (نمونه بارز آن تظاهرات به مناسبت ۱۶ آذر) می‌توان اذعان داشت که با وجود دستگیری های اخیر، کماکان تناسب قوا طبقاتی به نفع مبارزان ضد سرمایه داری در حال تغییر است. این تغییرات در تناسب قوا در جنبش دانشجویی؛ به مثابه حساس ترین قشر جامعه بسیار ملموس تر بوده است. گرایش‌های گریز از مرکز در میان حتی نهادهای دانشجویی وابسته به دولت شکل گرفته است. با بن بست رسیدن سیاست های اصلاح طلبانه و اعتقادات «مدرنیسم» و «پست مدرنیسم» و غیره (اعتقادات بورژوازی در میان جوانان)، امروز ما شاهد جذب و تمایل جوانان به

جامعه اختناق آمیز را درک نکرده اند. و آن دسته از دوستان که بدون رعایت اصول تشکیلاتی یا بی تجربه‌گی و یا به اجبار ناچار به کار علنی شده، امروز باید روش پیش را بازنگری کنند. و از پرداختن هزینه بیشتر جلوگیری کنند. اما در دوره سرکوب ها و دستگیری ها گرچه عده ای به فعالیت ها در سطح نازل تر ادامه دادند؛ اما بسیاری نیز «مخفی» گشته، به سخن دیگر کار سیاسی و تشکیلاتی را موقتاً قطع کردند تا وضعیت مجدداً مساعد گردد. این عقب نشینی اجباری به خودی خود ایرادی ندارد. اما باید توجه داشت که حتی عقب نشینی موقت باید توأم با برنامه ریزی قبلی و همچنین تداوم فعالیت به شوه دیگر باشد و نه از روی بی برنامه‌گی و استیصال و یا سرخوردگی.

بدیهی است که می‌توان این درس اساسی را امروز گرفت مبنی بر اینکه، هم کار علنی بدون حساب و کتاب دوره پیش از سرکوب ها نادرست بوده و هم کنارگیری اجباری و بدون برنامه ریزی (حتی برای زمانی موقت) برخی از دوستان فعال.

ما به عنوان سوسیالیست ها از یکسو برای فعالیت در درون توده ها و از سوی دیگر برای رعایت مسایل امنیتی، باید آگاهانه ابزاری تدارک ببینیم که در اوج سرکوب ها کمترین هزینه را داده و همچنین به کار سیاسی در سطح دیگری ادامه دهد. این روش از کار نیاز به تشکیل «کمیته های عمل مخفی» دارد. کمیته هایی بسته ای که متشکل از رهبران طبیعی (پیشروان) جنبش دانشجویی است. کمیته هایی که هیچکس به غیر از افراد شناخته شده و مطمئن منتخب دانشجویان رادیکال از فعالیت و برنامه ریزی آن با خبر نیست. کمیته هایی که تمام رهبران و سازمان دهندگان خود را بدون حساب و کتاب در معرض عام قرار ندهد. تمام کار تشکیلاتی این کمیته ها باید اکیداً مخفی صورت گیرد. در وضعیتی که سرکوب ها دامن زده می‌شوند، این افراد به آسانی توسط دستگاه سرکوب دولت شناسایی و دستگیر نمی‌گردند. در نتیجه در هر سرکوب و دستگیری ها، رهبران به کار خود ادامه می‌دهند. تداوم کار سیاسی در مبارزه مهمترین عنصر تعیین کننده است. چنانچه به هر علت سازماندهی مبارزه

## «تشکل مستقل کارگری»: استقلال از چه؟



رضا مهدوی

در اپوزیسیون کارگری سوسیالیستی امروز همه صحبت از این می کنند که تشکل مستقل کارگری مفهوم اش؛ استقلال از دولت (دولت سرمایه داری)، و «استقلال از احزاب» است. این ظاهر امر است اگر یک مقداری موشکافی کنیم و متوجه می شویم که در این بحث ها انحرافات بسیار شدیدی وجود دارد.

در میان کسانی که مسئله استقلال از دولت را طرح می کنند؛ گرایش هایی هستند که اصولاً صحبت از این می کنند که سندیکا و اتحادیه هایی که ما قرار است به عنوان گرایش های کارگری ایجاد کنیم، نقداً وجود دارند! آنها همین انجمن های صنفی هستند. صرفاً لغات عوض شده و رژیم چون نمی توانست کلمات سندیکا و اتحادیه استفاده کند، این لغات را به جای آن استفاده کرده است. به زعم آنها کاری که طبقه ی کارگر باید کند اینست یک سلسله ترمیمات و یک سلسله اصلاحات انجام دهد. مثلاً در ماده ی ۱۳۱ قانون کار ماده هایی هست که می شود مبارزه کرد برای ایجاد سندیکای کارگری در چهارچوب فعالیت هایی که دولت ارائه داده است (این دیدگاه توسط گرایش های مامشات جو در جنبش کارگری در گذشته طرح شده اند. رجوع شود به اندیشه جامعه شماره ۲۳ مقاله ای تحت عنوان: آیا «انجمن صنفی» همان «سندیکا» است؟، نوشته حسین اکبری).

در نتیجه این نوع مامشات جویی، این نوع عقاید و مواضع از درون خود طبقه ی کارگر ظاهر می گردد. این یکی از ابزار هست که نظام کنونی و دولت سرمایه داری در مجموع همراه با سازمان بین المللی کار از آن در آتیه

استفاده خواهد کرد که زنجیرها بر دست و پای طبقه ی کارگر را محکم تر کند و نگذارد که طبقه کارگر به طور مستقل نیروی خود را تجربه کند.

مماشت جویان در واقع سیاست های خود را با دولت سرمایه داری هماهنگ کرده و در حال ایجاد پلی بین طبقه ی بورژوا و طبقه ی کارگر هستند، و از استقلال طبقه ی کارگر جلوگیری می کنند. عمدتاً این گرایش های مامشات جو اصولاً مفهوم دولت سرمایه داری را مخدوش می کنند. یعنی دولت سرمایه داری را صرفاً محدود می کنند به شکل حکومتی آن. یعنی دولت را محدود می کنند به ابزار سرکوب، کابینه، قوه های مقننه، قوای قضائیه و قوای مجریه حکومت. در صورتی که دولت سرمایه داری از دیدگاه کارگری سوسیالیستی بسیار فراتر از این است. دولت سرمایه داری در داخل ایران شامل نماز جمعه ها است، شامل رسانه های عمومی است، شامل مطبوعات است، شامل نهادهای کارگری وابسته به دولت هم هست (مانند خانه ی کارگر، شوراهای اسلامی کار، حزب اسلامی کار)، تمام اینها ابزار دولت و ابزار سرکوب سرمایه علیه طبقه ی کارگر هستند. در نتیجه گرایش های مامشات جو مفهوم دولت را مخدوش می کنند. به ظاهر علیه حکومت صحبت می می کنند، اما در عمل قصد مامشات دارند چون این مجموعه را در واقع از هم جدا می کنند. یعنی شکل حکومتی را از شکل کل دولت جدا می کنند. و این روش در تحلیل نهایی لطمه به مبارزات مستقل طبقه کارگر خواهد زد. یکی از راههای کسب تشکل مستقل کارگری مبارزه ی قاطع با این روش، با این مامشات جویی در درون طبقه ی کارگر است.

بخش دوم مفهوم تشکل مستقل کارگری مرتبط به مسئله ی احزاب می شود. در این بخش هم انحرافاتی وجود دارد. همه ی نیروهای "چپ" در واقع اعلام می کنند که تشکل مستقل کارگری باید مستقل از دولت سرمایه داری و احزاب سرمایه داری که مرتبط به سرمایه داری است، باشد. اما در ارتباط با احزاب کمونیستی، سوسیالیستی یا گرایش های مختلف موجود اینها صحبت از این می کنند که استقلال از این نوع احزاب جایز نیست و

این احزاب باید ارتباط تنگاتنگ با تشکل مستقل کارگری داشته باشند. به نظر من این بحث؛ هم درست است و هم اشتباه. یعنی از نقطه نظر بُعد تاریخی آن درست است. اما در ارتباط با مسائل امروز ایران بحثی کاملاً انحرافی است. بیشتر توضیح می دهم.

این بحث درست است، چون طبقه ی کارگر در فعالیت های روزمره ی خودش آگاهی سیاسی کسب می کند که به لزوم تشکیل حزب طبقه ی کارگری می رسد. طبقه ی کارگر طی یک پروسه ای در مبارزه ی روزمره اش رهبران خودشان را پیدا می کند تئوری های خودش را تکامل می دهد. نیروهای بالقوه ی انقلابی پیدا می کند و تشکیلات خودش را ایجاد می کند.

رهبران عملی طبقه ی کارگر آنهایی هستند که به شکل روزمره در درون مبارزات روزمره ی طبقه ی کارگر دخالت می کنند، اطلاعیه در می آورند، نشریه انتشار می دهند، و بطور مشخص مشی ی که خط مبارزه با مامشات جویی با گرایش های رفرمیستی در درون طبقه ی کارگر است را تقویت می کنند. گام به گام؛ لزوم مبارزه برای از میان برداشتن نظام سرمایه داری و جایگزین کردن آن با حکومت کارگری را تبلیغ می کنند. اینها طی یک پروسه ای از طرف طبقه ی کارگر شناخته می شوند. اگر در ایران اتحادیه کارگری مستقل وجود داشته باشد؛ این کارگرها به طور روزمره در طی یک دوره ای با حزب کارگری که توسط خود کارگران ایجاد می شود آشنایی نزدیک پیدا می کنند. این عناصر کارگری طی دوره ای خود به رهبران حزب کارگری می گردند. در عین حال از رهبران مبارز اتحادیه کارگری نیز خواهند بود. در دوران اعتلای انقلابی، در دورانی که مسئله تسخیر قدرت از سوی طبقه ی کارگر طرح می شود واضح است که کل طبقه ی کارگر، کل اتحادیه های کارگری و این حزبی که از دل طبقه ی کارگر بیرون آمده تضادی با هم نخواهند داشت و اینها وابسته به بنده خواهند بود. کل اتحادیه های کارگری پشت این حزب انقلابی که حزب طبقه ی کارگر است، خواهد آمد. از این نقطه نظر این وابستگی به طور طبیعی؛ به طور

## در باره مسایل جاری کارگری

مصاحبه با اراده خردمند



**یک تشکل کارگری دارای چه خصوصیتی است. آیا اگر عده ای، حتی اگر کارگر باشند و به دور هم دست به یک فعالیت مشترک بزنند به عنوان تشکل کارگری به حساب خواهند آمد؟ به طور مشخص آیا کمیته هایی که در چند سال اخیر اعلام موجودیت کردند تشکل کارگری محسوب میشوند؟**

برای پاسخ به این سوال اول در ابتدا باید یک تشکل کارگری را از دیدگاه منافع درازمدت جنبش کارگری تعریف کرد. این امر صحیح است که تشکل کارگری جمعیتی است، متشکل از کارگران که مشترکاً به فعالیتی دست می زنند. اما الزاماً هر «تشکل کارگری» ماهیت تشکل رزمنده که خواهان پیشبرد منافع درازمدت جنبش کارگری است؛ به حساب نمی آید. زیرا تنها ویژگی «تشکل کارگری» حضور «کارگران» در آن و انجام یک سلسله «فعالیت مشترک» نمی باشد.

اول، این تجمع در وهله نخست باید یک تجمع مستقل و دمکراتیک باشد. مستقل از دولت سرمایه داری؛ احزاب سیاسی قیم ماب غیر کارگری و همچنین مستقل از بورکراسی کارگری. استقلال از دولت و احزاب خرده بورژوا موجود (که به کذب نام کارگران اعلام موجودیت کرده اند) برای بسیاری از فعالین کارگری،

بگذارند تا به حزب کارگری مبدل گردند. بنابراین مسئله تشکل مستقل کارگری ایجاد تشکلی است که طبقه ی کارگر را روی پاهای خودش قرار دهد و اعتماد به نفس در طبقه ی کارگر بوجود آورد. تجاربی که پس از آن برای مبارزه ای پی گیر ضد سرمایه داری و تا نهایت جایگزین کردن دولت سرمایه داری منجر می شود. طبقه ی کارگر تنها در این وضعیت خواهد توانست که تجربه را بیاموزد.

احزاب «دلسوز» طبقه ی کارگر می گویند: «طبقه ی کارگر برنامه انقلابی ندارد، و در حزبی که ما ایجاد کرده ایم این برنامه ی انقلابی تدوین شده و آنرا باید منتقل کنیم به درون طبقه ی کارگر و اگر این وابستگی، این ارتباط تنگاتنگ بین این احزاب موجود که به اسم طبقه ی کارگر و احزاب کمونیستی، سوسیالیستی اعلام موجودیت کرده اند؛ وجود نداشته باشد طبقه ی کارگر به کجراه خواهد رفت و طبقه ی کارگر در واقع اسیر بورژواپی خواهد شد».

پاسخ کارگران پیشرو به این «دلسوزان کارگران» بسیار ساده است: «دوستان بگذارید طبقه ی کارگر اشتباه کند، بگذارید طبقه ی کارگر به کجراه برود، چون این تنها راهی خواهد بود که طبقه ی کارگر استقلال سیاسی، تشکیلاتی خودش را کسب می کند. طبقه کارگر نیازی به قیم ندارد.»! در شرایط کنونی، تجربه نشان داده که در درون طبقه ی کارگر نیروهایی تکامل پیدا می کنند که قادر به تدوین برنامه انقلابی خواهند بود. در آتی، پیشروی کارگری و به ویژه بخش سوسیالیستی پیشروی کارگری قادر خواهد بود، حزب کارگری سوسیالیستی طبقه ی کارگر را ایجاد کند؛ به شرطی که قیمی بالاسر اینها نباشد، به شرطی که مثل زمان انقلاب دوباره دهها حزب خرده بورژوا خط مشی برنامه برای طبقه ی کارگر تدوین نکنند و آنها را به چرخشهای ناموزونی و چرخش های انحرافی نکشانند.

۱۵ تیر ۱۳۸۶



ارگانیکی، به طور ملموس طی یک سلسله مبارزاتی طولانی به وجود می آید. در نتیجه از این نقطه نظر در بُعد تاریخی آن، یعنی در دوران اعتلای انقلابی این بحث (یعنی پیوند نزدیک کارگران با حزبشان) درست است.

اما طرح این بحث امروز اشتباه است. به این علت که ما امروز حزب کارگری سوسیالیستی در سطح جامعه نداریم. احزاب سنتی موجود، که قرار است با اتحادیه ی کارگری پیوند بخورند؛ آن احزاب کارگری ی نیستند که از میان کارگران ظاهر شده باشند. اینها حزابی نیستند که قرار است با تشکل های مستقل کارگری پیوند داده شوند. کلیه گرایش های موجود که پایه ی اجتماعی در درون طبقه ی کارگر ندارند، و یا اصولاً طبقه ی کارگر شناختی از اینها ندارد؛ و یا اصولاً کوچکترین دخالت گری در مبارزات روزمره ی طبقه ی کارگر در ۲۹ سال گذشته نداشته، احزاب کارگری نیستند.

بنابراین در شرایط کنونی تشکل مستقل کارگری باید مستقل از، نه تنها دولت و احزاب وابسته به دولت و تمام نهادهای وابسته به دولت باشد؛ بلکه باید مستقل از احزاب خرده بورژواپی (که با پسوند های کمونیستی و سوسیالیستی و کارگری ظاهر گشته اند) نیز باشد. در این مسئله هیچ نوع سازشی نمی توان کرد، مگر اینکه سازمانهای موجود در عمل، به پیشروی کارگری نشان دهند که در کنار طبقه ی کارگر قرار گرفته اند و امر دخالت گری و ساختن حزب پیشتاز انقلابی را همراه با طبقه کارگر انجام دهند.

واضح است که در درون این احزاب خرده بورژوا همه یکسان نیستند. بعضی ها نقداً به طرف گرایش های بورژوا رفته و در حال مذاکره با گرایش های بورژواپی هستند. تمرکز خود را در ایجاد میزگردهایی با بنی صدرها و رضابهلوی ها و سوسیال دمکرات ها و غیره می گذارند. بعضی ها هنوز در جبهه ی مبارزات ضد سرمایه داری باقی مانده اند. اما؛ این گرایش هایی که در جبهه ی ضد سرمایه داری، و یا در جبهه ی کارگری باقی مانده اند؛ باید تجربه ی مشترکی با پیشروی کارگری پشت سر

تضاد گام برداشته اند. آنهم کارگرانی که به طور متشکل در درون یک حزب کارگری آگاه ضد سرمایه داری و متکی بر یک برنامه روشن ضد سرمایه داری، قرار گرفته اند.

بنابر این عبارت ذکر شده باید به این ترتیب ترمیم گردد: جنبش کارگری، «جنبشی است بالقوه ضد سرمایه داری»! اما برای فعلیت دادن به این جنبش یعنی به منظور مبدل کردن آن به «جنبشی بالفعل ضد سرمایه داری»، طبقه کارگر باید از آگاهی ضد سرمایه داری برخوردار شود. این آگاهی نیز تنها و تنها به شکل جمعی در درون یک حزب پیشتاز کارگری (نه احزاب فلابی کارگری خرده بورژوازی موجود) به دست می آید. حزبی که تا دوره اعتلای انقلابی، سازماندهی کل طبقه کارگر (اعم کارگران) را برای سرنگونی سیادت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا، تدارک می بیند.

### ریشه نظریه "جنبش کارگری ذاتاً ضد سرمایه داری" از کجا آمده است؟

در سطح بین المللی این نظریه سنتا «آناکو سندیکالیستی» است. اما امروز در درون برخی از فعالین جنبش کارگری ایران که دچار انحرافات فرقه گرایانه شده، طرح می گردد (مدافعان شعار «لغو کار مزدی»). این بخش قلیل «سندیکالیست های چپ» با نقد نسبتاً درست از یکسو به «سندیکالیست های راست» و از سوی دیگر به احزاب قیم مآب خرده بورژوا (که به کذب خود را لنینیست خطاب می کنند)؛ تصور می کند که با غلو گویی و بزرگ نمایی موقعیت طبقه کارگر و طرح شعارهای «رادیکال»، می تواند خود را در مرکز جنبش کارگری قرار داده و مبارزه "ضد سرمایه داری" را توسط جنبش کارگری "ذاتاً ضد سرمایه داری" به فرجام رساند.

در صورتی که مدافعان این نظریات انحرافی و فرقه گرا، نه تنها رادیکال نیستند بلکه عملاً در همان طیف سندیکالیزم باقی می مانند. آنان سنتاً به نقش مرکزی دولت سرمایه داری بی توجه بوده اند. همواره اعتراضات آنها

آگاهی در پیشبرد این جنبش به سوی اهداف سوسیالیستی و عبور از نظام سرمایه داری به چه کار میاید. آیا نمیتوان در جنبشی که "ذاتاً ضد سرمایه داری" است به انتظار نتیجه این ذات نشست و خودبخود با اتکا به این ذات از چهار چوب نظام موجود خارج شد؟

گرچه عبارت "جنبش کارگری جنبشی ذاتاً ضد سرمایه داری است" در متون کلاسیک مارکسیستی ظاهر گشته، اما مفهوم این عبارت باید روشن بیان گردد. این جمله بیان کننده یک گرایش عام در درون جنبش کارگری است که در مخالفت با نظام سرمایه داری قرار می گیرد. به سخن دیگر این عبارت به این مفهوم است که از آنجایی که تضاد بین «کار» و «سرمایه» در جامعه سرمایه داری وجود دارد، الزاماً صاحبان «سرمایه» و حاملین «نیروی کار» (که آنرا در ازای دریافت دستمزد برای امرار معاش می فروشند)؛ در تضاد با هم قرار می گیرند. یا اینکه دو طبقه «بورژوا» و طبقه «پرولتاریا» (که اولی استثمارگر و دومی استثمار شونده است)، نمی توانند در نهایت به شکل مسالمت درکنار یکدیگر و درازمدت همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند. با این توضیح این عبارت می تواند صحیح باشد. اما این یک عبارت عام است.

به طور اخص اما این عبارت صحت ندارد؛ زیرا چنانچه "جنبش کارگری جنبشی ذاتاً ضد سرمایه داری" می بود؛ می بایستی "جنبش کارگری" به مفهوم عام آن این «تضاد» حل کرده و دولت "سرمایه داری" را نابود و دولت کارگری به جای آن بگذارد (یعنی سرنگونی سیادت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا - به نقل از مانیفست کمونیست نوشته کارل مارکس و فردریک انگلس). اما تاریخ نشان داده که این امر نه تنها در هیچ جا اتفاق نیفتاده که درست خلاف آن نیز تحقق یافته است. به سخن دیگر بخش های تعیین کننده از جنبش کارگری از در مامشات با سرمایه داری در آمده، و یا تنها اکتفا به چانه زنی برای دریافت امتیازات بیشتر تلاش کرده اند (رفرمیزم در درون جنبش کارگری). تنها و تنها بخش آگاه اندک و متشکل (کارگران پیشرو) در راستای برطرف کردن این

امری است شفاف و روشن. اما استقلال از «بورکراسی کارگری» و عدم وجود دموکراسی کارگری در درون این تجمعات امری است مخفی و نا روشن. تجع کارگری که دموکراسی کارگری در آن حاکم نباشد و تصمیمات سیاسی و عملی بر اساس توافقات غیر شفاف و زدوبند، بده بستان، باند بازی و روابط خصوصی و «رفیق بازی» صورت گیرد؛ فاقد خصلت تشکل مستقل رزمنده کارگری می باشد.

دوم، این تجمع باید واقعاً مرتبط و درگیر مسایل جنبش کارگری بوده و رابطه تنگتنگ با مسایل روزمره کارگری و رهبران عملی کارگری باشد. تجمع کارگری ای که عقب تر از خود جنبش کارگری باشد؛ شایستگی نام تشکل کارگری را ندارد. تشکل کارگری رزمنده؛ آن تشکلی است که پیشتاز جنبش کارگری بوده و در سازماندهی نقش محوری ایفا کند. کمیته های کارگری که این نقش را نداشته باشند؛ به سرعت دچار بحران شده و کارشان به انشقاق و افتراق می کشد.

در نتیجه، کمیته هایی که در چند سال گذشته تشکل شده اند؛ گرچه در ابتدا نقش مثبتی ایفا کرده؛ اما به علت نداشتن دموکراسی درونی و عدم درگیری تنگتنگ با جنبش کارگری؛ کارشان به بحران انجامیده است. کافی است نگاهی به کمیته پیگیری و کمیته هماهنگی و شورای همکاری از نزدیک بیفکنید. اینها یا هر کدام از یک یا چند انشعاب عبور کرده و یا در حال انشقاق و افتراق اند و یا اصولاً کاری انجام نمی دهند. بورکراسی در تمام این نهادها دست بالا را دارد. هر باند و عده ای که زورشان به دیگری بچربد، حریف خود را حذف و کنار می گذارد. این وضعیت مناسبی برای پیشبرد جنبش کارگری نمی باشد. این کمیته ها را نمی توان تشکل های کارگری رزمنده نامید؛ حتی اگر همه آنها "کارگر" باشند و چند اطلاعیه و بیانیه در سال در تجمعات کارگری توزیع کرده و یا چند گلگشت سازمان دهند.

در گفتار برخی از علاقه مندان یا فعالین کارگری، جنبش کارگری "جنبشی ذاتاً ضد سرمایه داری" توصیف میشود. اگر چنین است پس عنصر آگاهی و یا عدم



### چشم انداز جهانی

سخنرانی الن وودز در جلسه افتتاحیه هیئت اجرایی ی «گرایش بین المللی مارکسیستی» بلژیک ۱۳-۱۸ ژانویه



قبلاً گفته بودیم که تغییرات سریع و ناگهانی پیش رو خواهیم داشت. چه چیزی سریع تر و ناگهانی تر از آنچه در پاکستان، که وارد موقعیت انفجاری شده است، رخ داد سراغ دارید؟ تد گرانت گفت پس از سقوط استالینیزم، هنگامی که بورژوازی با سرور دستان خود را به هم می سابد، می تواند انفجاری ترین و آشفته ترین دوره ی تاریخ بشر باشد. حتی برخی رفقا نسبت به این موضوع تردید داشتند. پاییز "رم" سراسر آشفته گی و نا آرامی بود، و عملاً شباهت های بسیاری میان زمان حال و دوران افول و سقوط امپراطوری "روم" مشاهده می شود. حتی بسیاری تحلیلگران بورژوازی نیز به تفسیر و توضیح آن پرداختند. چنین موردی در پروسه ی زوال فئودالیزم نیز مشاهده شده است.

مشخصه ی دوران ما چیست؟ آیا در دوران رشد، توسعه و پیشرفت سرمایه داری به سر می بریم؟ باید در جایی جز کره ی زمین زندگی کرد، تا نشانه های سیستم سرمایه داری در حال زوال و گرفتار در بن بست را ندید. خود تمدن نیز در خطر است. انتخاب میان سوسیالیزم یا بربریت انجام می گیرد.

دستور کار قرار نگیرد، مسلماً ضرورت تدارکاتی نیز برای انجام این امر ضروری نبوده، و محققاً ساختن «حزب پیشتاز کارگری» نیز منتفی می گردد! سندیکالیست های «چپ» و «راست» هر دو، نقش پیشروان کارگری و گرایشات درونی آنها را نفی می کنند. هر دو عوامفریبانه از «توده ی کارگری» (یکی از توده کارگر "معتدل و اصلاح طلب" و دیگری از "طبقه کارگر ذاتاً ضد سرمایه داری") سخن به میان آورده، اما نقش رهبران عملی کارگری را نقض می کنند. هردوی آنها با مطالبات انتقالی که کارگران را گام به گام برای رودرویی با دولت سرمایه داری آماده می کند (مانند کنترل کارگری و افزایش دستمزها مترادف با تورم و غیره) مخالفند

ما به عنوان گرایش مارکسیستی جنبش کارگری با هردوی این انحرافات سندیکالیستی که پیشرفت مطالبات کارگری را مسدود کرده، باید به مقابله نظری پردازیم. مبارزه در راه تشکیل یک اتحاد عمل سراسری بر محور یک سلسله مطالبات انتقالی و در گیر کردن تمام گرایشات کارگری از جمله همان گرایشات سندیکالیستی «راست» و «چپ»، آغازگاه درست است. ایجاد یک اتحاد عمل سراسری در مقابل افتراق هایی کاذبی که این دو دسته در جنبش کارگری ایجاد کرده، هم کارگران را در مقابل دولت سرمایه داری متحد و متشکل کرده و فعالیت یکپارچه را تقویت می کند؛ هم دست های نهادهای کارگری وابسته به دولت سرمایه داری را از جنبش کارگری کوتاه می کند؛ هم پروژه های سازمان بین المللی کار و دولت سرمایه داری را خنثی می کند؛ هم تجمعی دموکراتیک برای تبادل نظر در مورد مسایل کارگری در راستای تشکیل «حزب پیشتاز کارگری»، پی ریزی می کند. تنها راه حل کنونی کارگران پیشرو، برای فائق آمدن به بحران کنونی و تدارک مبارزات واقعی ضد سرمایه داری، چنین است!

با تشکر از پاسخ های شما

۱۴ بهمن ۱۳۸۶



نسبت به دولت سرمایه داری در چارچوب شعار «لغو کار مزدی» محدود باقی مانده است. آنان از انجام فعالیت های روزمره سراسری در جنبش کارگری متکی بر مطالبات عمومی کارگری، به بهانه کارهای «سندیکالیستی» طفره می روند. آنان ضرورت ساختن تشکیلات حزبی طبقه کارگر را موکول به توفیق سازمان «ضد سرمایه داری» کرده و در بهترین حالت تصور می کنند حزب طبقه کارگر الزاماً در دوره نامعلوم آتی؛ از درون این تشکلات علنی ظاهر می گردد. آنان به عمد احزاب خرده بورژوا به لنینیزم منتسب می کنند. بدین ترتیب همواره «زمین بازی» را به سندیکالیست ها و رفرمیست ها و همان احزاب خرده بورژوا می سپارند. آنها درک نمی کنند که وجه مشخصه «سندیکالیسم» یک جانبیه و تنها مرتبط به طرح یا عدم طرح شعارهای «رادیکال» نیست. در درون جنبش کارگری سندیکالیسم «راست» و سندیکالیسم «چپ» وجود داشته که دو روی یک سکه هستند. آنها درک نمی کنند که ماهیت سندیکالیستی یک جریان تنها با شعارهای آن شناخته نمی شود. تعریف سندیکالیسم از شناخت و مبارزه ریشه ای آن با دولت سرمایه داری نشأت می گیرد.

چنانچه سندیکالیسم «راست» از در مماشات با دولت سرمایه داری بر می آید، سندیکالیسم «چپ» به طور ریشه ای دولت سرمایه داری را مورد سؤال قرار نمی دهد (با وجود رادیکالیزم و از خود گذشتگی های مدافعان آن در تاریخ). اگر سندیکالیسم «راست» شعارهای صرفاً صنفی کارگری را طرح کرده و مبارزات سیاسی کارگران را به پیش سوق نمی دهد، سندیکالیسم «چپ» با بزرگ نمایی ضد سرمایه داری بودن ذاتی طبقه کارگر و طرح مطالبات ماورا چپی، ناقص و ماکسیمالیستی، از روی سر کارگران می گذرد و آنها را سردرگم نگه می دارد. اتفاقی نیست که هر دو این گرایشات با ساختن «حزب پیشتاز کارگری» سرسختانه مخالفند. زیرا سرنگونی سیادت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا (به نقل از مانیفست کمونیست) را در دستور کار خود قرار نمی دهند. زمانی که «سرنگونی سیادت بورژوازی» در

حماقت حالا برای آنها در دسر ساز شده است. بحران های "مادون اولیه" پیامد های جدی ی در مقیاس جهانی به دنبال داشته است: در انگلیس فروپاشی "نورسن راک" را شاهد بودیم، که بدون اخطار و به سرعت انجام گرفت. "نورسن راک" به عنوان پنجمین بانک بریتانیا، بانک کوچکی محسوب نمی شد. در ۱۶۰ سال گذشته اولین باری است که همه جا صحبت از بانک ها است، باید نگاهی به شبکه های تلویزیونی بیندازید تا خود متوجه شوید، نه کتب های اکادمیک. مردم در صف های صد نفره جلوی بانک ها می ایستادند تا پول خود را پس بگیرند.

حتی در زمان دوران ترقی نیز فاسد ترین حملات به استاندارد های زندگی، بازنشستگان و غیره را دیدیم: این ترقی به حساب طبقه ی کارگر انجام گرفت. بیان مداوم آمار های رشد و شاخص های اقتصادی بی فایده است، باید به تاثیر "توسعه" بر زندگی توده ها دقت کنیم. بله! سود های فراوان به دست آمده است، اما به حساب توده ها. میزان رشد زیادی در آمریکای جنوبی هم ثبت شده است - اما توده های هیچ سودی از آن نبرده اند. همه جا نابرابری به سرعت رشد می کرد، ثروت نا پسند در یک سو، و بدبختی فراوان در سوی دیگر. اتفاقی نیست که ثروتمند ترین فرد جهان به جای بیل گیتس، کارلوس اسلیم مکزیکی است.

اگر این وضعیت توده ها در بهترین موقعیت سرمایه داری است. در زمان رکود چه رخ خواهد داد؟ جهان به سوی بحران اقتصادی حرکت می کند. آمریکا به سوی بحران اقتصادی حرکت می کند، اما اسپانیا و ایرلند دقیقا در معرض چنین بحرانی قرار دارند. مانند دهه ی ۱۹۳۰، بانک های بیشتری سقوط خواهند کرد. ترکیبی از عوامل خطرناک اقتصادی در آنجا موجود است. تورم در حال رشد است (که در اوج دوران ترقی، عادی است). قیمت نفت، پیش از سقوط نهایی قیمت ها، فزاینده تر از صد دلار در هر بشکه خواهد رسید. قیمت طلا در حال حاضر ۹۰۰ دلار در هر انس است. بالاترین میزان در ۲۸ سال گذشته. و همانطور که می دانیم، قیمت طلا زمانی رشد می کند که بورژوازی پیش از

این به دلیل قدرت نظریات و متد مارکسیستی است. صحت این موضوع نه تنها در پاکستان یا آسیا، بلکه در مقیاس جهانی مشاهده شده است.



ما سقوط بزرگ بازار های سهام و وحشت و اضطراب ناشی از آن را پیش بینی می کنیم. بی ثباتی بازتاب خود را در رشد قیمت نفت پیدا می کند، که در حال حاضر به مرز صد دلار در هر بشکه رسیده است. بنابراین بورژوازی در چه وضعی است؟ می توانیم وضعیت بورژوازی را با استفاده از "دماسنج" بازار های سهام اندازه گیری کنیم. تنها دوازده ماه پیش، بورژوازی در وضعیت خوش بینی قرار داشت: پنج سال رشد سریع بی سابقه. حالا شاهد وضعیت بدبینی آن هستیم. همانطور که تروتسکی در کتاب "برنامه ی انتقالی" بیان کرد، بورژوازی با چشمان بسته سوار بر سورتمه، با سرعت به سوی مصیبت در حرکت است.

دوازده ماه پیش آنها وجود نشانه های تبخیر را انکار می کردند، زیرا قرار بود بی ثباتی با اختراع اشتقاق از میان برود. ما چندین سال پیش، پیش بینی کردیم که چه رخ خواهد داد. گفتیم که اقتصاد آمریکا جاذبه را به مبارزه می طلبد - مانند آن شخصیت کارتونی ( فکر می کنم رودرانر نام دارد) که از صخره ای به سرعت بالا می رود و همچنان در میان زمین و آسمان هم به دویدن ادامه می دهد، سپس به پایین نگاه می کند و سرش را می خاراند، و وقتی فهمید هیچ چیز زیر پایش نیست به انتهای دره سقوط می کند. همین موضوع در مورد اقتصاد آمریکا نیز صدق می کند، هیچ چیز زیر پای آن نیست.

بورژوازی مقدار زیادی "بدهی" فروخته است. "بدهی" ها بسته بندی می شوند و در بازار سهام به فروش می رسند. این

تنها نگاهی به کنیا بنذاید، فرار بود این کشور یک ماجرای موفق باشد، اصلاحات بازار را به انتها برساند و برنامه های خصوصی را به اجرا در آورد و غیره. کنیا به عنوان نمونه ی درخشان دموکراسی در نظر گرفته می شد. اما خلاف آن را مشاهده می کنیم: بربریت، عناصر تجزیه ی اجتماعی - در نتیجه ی تمام آنها، می توانیم به عناصر بربریت اشاره کنیم- آنها در کشور های پیشرفته ی اروپایی هم دیده می شوند: تبه کاری، مواد مخدر، کشتار، و افول دلگرمی به جامعه. از سیستمی در حال زوال چه انتظاری جز این می توان داشت؟ همانطور که لنین گفت: سرمایه داری وحشتی بی پایان است.

هدف بحث فکری ما با سمینار های دانشگاهی متفاوت است. ما اینجا نیستیم که نشان دهیم چقدر با هوش هستیم، بلکه برای دخالت در امور به تحلیل آنها می پردازیم. ما در ایران - یک کشور کلیدی -، ونزوئلا، مکزیک، ایتالیا، اسپانیا و نیز پاکستان به عنوان کشور کلیدی برای این بین الملل، مشغول دخالت گری هستیم. رفقای ما چطور موفق به این دخالت گری های حیرت آور شدند؟ این اتفاقی نیست که ما در زمان صحیح در مکان صحیح ایستادیم. این نتیجه ی چشم انداز ماست. تمام بحث های ما طی سال ها و دهه ها.

تمام کسانی که خود را مارکسیست می دانند ما را به خاطر جهتگیری مان نسبت به "پ پ پ" تقبیح کردند. حالا به شرایط نگاه کنید: ما تنها کسانی بودیم که توانستیم واکنش توده های پاکستان نسبت به بازگشت بوتو را پیش بینی کنیم. فکر می کنید توده های پاکستان "پرینت های کوچک" اسناد "پ پ پ"، "پی آر دی" یا جنبش بولیواری را خواندند؟ به هیچ عنوان! اما ما شیوه ی حرکتشان را در زمان به میدان آمدن درک کردیم.

شباهت های قاطعی میان نهم ژانویه سال ۱۹۰۵ در روسیه تزاری و موقعیت کنونی پاکستان وجود دارد. چطور است که یک سازمان مارکسیستی می تواند چنین پیشرفتی در یک کشور عقب افتاده، با حضور بنیادگرایان، به دست آورد؟



آغاز دوران رکود، به دنبال مکان امنی برای پول های خود می گردد. این نکته بیانگر نشانه های نزدیکی بحران اقتصادی است.

آمریکا نیروی موتوری اصلی اقتصادی جهانی است. این کشور با پنج درصد از جمعیت جهان مسئول بیست درصد از پیشرفت بوده است. این پیشرفت بر پایه ی تقاضا و مصرف انجام گرفته است، اما آمریکا رکورد نزدیک به سی سال ثبات قیمت ها را داشته است، گرچه کارگر متوسط آمریکایی امروز یک سوم بیش از یک دهه ی گذشته تولید می کند.

بدهی های فراوانی در آمریکا وجود دارد: خصوصی، شرکتی، و بدهی عمومی. این انباشت بدهی محدودیتی دارد که هم اکنون به آن رسیده ایم. نرخ بیکاری به شدت رشد یافته است (۵٪+). حباب مسکن پایان یافته و قیمت خانه کاهش می یابد. مردم در برابر افزایش قیمت مسکن، به وام متوسل شدند. تا زمانی که ترقی ادامه داشت جشن پول سازی برقرار بود، مردم هم کنترل از کف دادند، بانک ها به هر کسی وام می دادند. و حالا موج عظیم تملک ثانوی در جریان است. هزاران خانواده ی آمریکایی قادر به فروش خانه ی خود نیستند، زیرا برای گروهی خانه مبلغی بیش از ارزش خانه بدهکار هستند. برخی آن را "طبقه ی جدید برده های وام گیران" می نامند. اما این یک بحث آکادمیک نیست و تأثیرات خودش را نشان خواهد داد. پیش از این نیز تأثیر روانی خود را گذاشته و طبقات دارا را در حالت آمده باش قرار داده است.

پس از انتخاب بوش اکثر چپی ها نسبت به وضعیت بدبین شدند، آنها فکر می کردند همه چیز به شدت به سوی راست حرکت می کند. بر عکس آنها، ما پیش بینی می کردیم بوش منفورترین رئیس جمهوری تاریخ خواهد شد. طبقه ی حاکم نمی داند چه باید انجام دهد. جمهوری خواهان به دلیل باتلاق جنگ عراق و آشفتگی اقتصادی به دو نیم شده اند. "لری سامرز" رئیس قبلی خزانه ی ملی. زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون می گوید: آمریکا با خطر بزرگترین رکود اقتصادی از اوایل دهه ی ۱۹۸۰ تا به امروز، روبه رو است."

هیچ کس عمق یا طول بحران اقتصادی آینده را نمی داند. بنا بر روزنامه ی اکونومیست "مسئله ی واقعی برآمد فنی و یا رسیدن و نرسیدن رکود اقتصادی به سطح بحران اقتصادی نیست، مسئله ی اصلی مدت آن است." آنها نگران هستند که تجربه ی بحران اقتصادی ژاپن در دهه ی ۱۹۹۰، پس از ترقی سال های ۱۹۸۰ در مورد آمریکا تکرار شود.

این نهایت طنز است که به محض فرار رسیدن بحران اقتصادی، بورژوازی کلاه در دست می گیرد و به گدایی از دولت می پردازد. آنها وام و کمک مالی با نرخ های سود کمتر تقاضا می کنند. در نتیجه،

آنها باز متورم کردن حباب را می خواهند. دیگر صحبتی از بازاری که خود متعادل می کند، نیست. گریسپن در سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ حباب را باز متورم ساخت. و به عنوان یک قهرمان شناخته شد. امروزه او را به ایجاد آشفتگی متهم می کنند. البته حق با آنهاست، اما این موضوع آنها را از تقاضای اقدامی مشابه منع نمی کند.

اقتصاد واقعی آمریکا پیش از این علائم بحران را نشان داده است. در سال ۲۰۰۷ فروش ماشین و کامیون های سبک با ۲،۵ درصد تنزل به ۱۶،۱ میلیون رسید. برای امسال تنزل ۱۵،۵ درصد پیش بینی می شود. کمپانی های بزرگ در بحران به سر می برند. کریسلر در حقیقت ورشکسته شده است، گرچه نظریه ها غیر از آن نشان می دهد. آمار های ماه دسامبر برای تولیدات آمریکا طی پنج سال گذشته بدترین رکورد بوده است. حالا فروش خانه در ماه دسامبر ۹،۶ درصد تنزل یافت، ۳۴،۴ کمتر از یک سال پیش. تورم همه جا در حال رشد است. در ماه نوامبر میزان تورم در آمریکا ۴،۳ درصد بیشتر از یک سال پیش بود.

عواملی هست که بدون شک در آخرین دوره به بورژوازی کمک کرد. گشایش بازار های جدید پس از سقوط اتحادیه جماهیر شوروی و بازگشت سرمایه داری در بلوک شوروی سابق و چین، به معنی ورود ۲ میلیارد نفر به سیستم تجارت جهانی بود. همین موجب کاهش فشار بر دستمزد ها شد، گرچه تورم و دستمزد ها در حال رشد هستند.

این کمک بزرگی به سیستم سرمایه داری بود. به سیستم اکسپژن رساند اما بنیاد ها دست نخورده ماندند. مبارزه با گرایش تنزلی نرخ سود، موجب ارزان شدن اجناس شد. مقادیر زیادی اجناس، مانند کامپیوتر ها و تلویزیون های ارزان قیمت، در چین و هند تولید شد. بنابراین، کارگران قادر بودند بدون ارتقای دستمزد ها اجناسی را تهیه کنند که در گذشته لوکس و دور از دسترس محسوب می شدند. اما امروز، قیمت ها رشد در حال رشد هستند، و دستمزد ها در همان سطح باقی می ماندند.

انگلیس یک مثال ارائه می دهد. کارگران بخش عمومی در بریتانیا ۲۰ درصد نیروی کار را تشکیل می دهند. «گوردن براون» اعلام کرد دستمزد کارگران بخش عمومی باید برای مبارزه با تورم، برای سه سال متوالی پایینتر از سطح تورم باشد. این دستور العمل انفجار اعصاب ها در بخش عمومی در بریتانیا است. همه جا برای کاهش دستمزد در آینده برنامه ریزی می کنند. می توانیم این موضوع را در قالب یک معادله بیان کنیم: سرمایه داران نمی توانند حفظ رفورم ها و امتیازات گذشته را تحمل کنند، اما توده ها هم نمی توانند کاهش آینده ی استانداردهای زندگی را قبول کنند.

یکی از دلایل رشد قیمت مواد غذایی، ترقی بیو اتانول است که عملاً هیچ کمکی به محیط زیست نمی کند و فقط از ذرت و مواد غذا به عنوان سوخت استفاده می کند (با کمک مالی از دولت)، همین موضوع قیمت مواد غذایی را در تمام جهان افزایش داد. فیدل کاسترو پیش بینی کرد که این کار موجب یک بحران غذایی در جهان خواهد شد و حق با او بود: این برای کشور های فقیر یک فاجعه است. در ایتالیا، قیمت پاستا افزایش یافته و این برای خانواده ی طبقه ی کارگر موضوع مهمی است. اما در کشور هایی مانند پاکستان، هند، بنگلادش، افغانستان و غیره، افزایش همسان در مواد غذایی اصلی به شورش منتهی شده است، زیرا مردم توانایی تهیه غذا را ندارند. "پ پ پ" در پاکستان در این شرایط نومیدی به قدرت خواهد رسید. یک سیاست رفورمیستی قادر به

حل این معضل نیست، و نتایج جدی از آن ناشی خواهد شد:

اقتصاد دانان بورژوازی مانند غریقی که به حصیری متوسل شده است، حالا قبول می کنند که بحران در آمریکا در راه است، اما بی دلیل امیدوارند آسیا آنها را نجات دهد و بحران بر دیگر نقاط جهان تاثیر نگذارد.

چین بزرگترین میزان رشد در ۳۰ سال گذشته را داشته است. امروزه به تولید کننده و مصرف کننده ی اول فولاد و دومین مصرف کننده ی انرژی تبدیل شده است. برخی پیشبینی ها حاکی از آن است که چین می تواند با چین نرخ هایی از آمریکا پیشی بگیرد. در دوره ی طولانی این نکته صحیح است، اما یک چشم انداز آبی و فوری نیست. در گذشته هم در مورد ژاپن چنین گفتند، اما بحران ها فرا رسید.

اقتصاد دانان دوست دارند گرایشات را با آمار های گذشته پیش بینی کنند. تورم در چین در نرخ سالانه ی خود در ماه نوامبر به ۶٫۹ درصد رسید. صادرات چین به بیست درصد تولید ناخالص ملی اش در سال ۲۰۰۱، و ۴۰ درصد در سال ۲۰۰۷ رسید. این ارقام، تخمینی و احتمالا خیلی دست بالا هستند، با این حال روشن است که صادرات نقش مهمی در اقتصاد چین بازی می کند و حتی رکود اقتصادی - یک رکود طولانی مدت- در آمریکا بر آن تاثیر می گذارد.

انجام بحث های اقتصادی بی حاصل کار سختی نیست، اما هدف ما بررسی تاثیر ان بر مبارزه ی طبقاتی است. بله! تجارت جهانی رشد یافته است، اما در همان زمان فشار بر روی طبقه ی کارگر به شکلی فاحش تشدید شده است. حتی در بهترین دوران از نقطه نظر سرمایه داری نیز این واقعیت به انفجار جنگ طبقاتی می انجامد.

یک فرمالیست ممکن است بپرسد، چرا در آمریکای لاتین که اقتصاد شدیداً رشد یافته، استاندارد های زندگی توده ها پیشرفتی نمی کند: پاسخ این است که اقتصاد آمریکا ی لاتین دقیقاً به این دلیل رشد یافته است که استاندارد های زندگی ثابت مانده اند.

ژاپن میزان بهره کشی و فشار های بی رحمانه بر کارگران را نشان می دهد. در زبان ژاپنی اصطلاح جدیدی وارد شده است، "کاروشی"، به معنی مرگ بر اثر کار بیش از حد. اخیراً گزارشی در مورد فردی که بر اثر ۸۰ ساعت کار متوالی بیهوش شد و جان داد خواندم. کمپانی ها نیز برای این موضوع به دادگاه کشانده شدند. در سال ۱۹۹۸ تنها چهار درصد از پرونده های مربوط به "کاروشی" موفق بودند. در سال ۲۰۰۵، ۴۰ درصد آنها پذیرفته شدند.

افراد زیادی در کشور های غربی ساعات فراوانی بدون مزد به اضافه کاری می پردازند. ۱۷۸۰ ساعت اضافه کاری به ازای هر نفر. گرایش به کار موقت و نیمه وقت بسیار قوی است.

حالا اقتصاد دچار رکود شده است. فروش کریسمس در بریتانیا ملال آور بود. در آلمان انتظار می رود میزان رشد از ۲٫۶ به ۲ درصد کاهش یابد، اما برخی حتی ارقامی پایینتر هم پیش بینی می کنند، مانند ۱٫۱ درصد در سال ۲۰۰۸. در فرانسه، سارکوزی فکر می کرد می تواند به کارگران حمله کند، اما آنها به سرعت به او پاسخ دادند و تا به حال محبوبیت او ۱۷ درصد تنزل یافته است. در ایتالیا شاهد تظاهرات های فوق العاده ای با حضور نیم میلیون کارگر بودیم. در دانمارک کوچک تظاهراتی متشکل از ۱۰۰ هزار نفر در مخالفت با کاهش دستمزد ها برپا شد که نسبت به جمعیت این کشور رقم بزرگی است. اعتصابات سراسری در ماه گذشته در یونان برگزار شد، و اعتصاب های بزرگی نیز در سوئیس شاهد بودیم.

دلیل آن چیست؟ حتی در طول دوران ترقی نیز سرمایه داری حفظ امتیازات گذشته را نمی پذیرد، چه رسد به اصلاحات جدید. در تمام کشور ها، بازنشستگان تحت حمله هستند، برای مثال در مکزیک که ۱۸ ماه پیش دارای وضعیت انقلابی بود.

تنها ما وضعیت مکزیک را درک کردیم. آیا "پ آر دی" یک حزب بورژوازی است؟ شاید، اما ۳ میلیون کارگر و دهفانی که به طرفداری از لوپز اوبرادور و علیه تقلب در انتخابات تظاهرات

کردند بورژوازی نبودند. مکزیک کشوری است که بیش از دیگران تحت تاثیر بحران اقتصادی آمریکا قرار خواهد کرد. تمام مناطق مکزیک به پولی که توسط مهاجرین فرستاده می شود وابسته هستند. و مهاجران هم دپورت می شوند.

ساخت گروه مارکسیستی در گرماگر انقلاب بسیار سخت است. اما در پاکستان و مکزیک ما پیش از شروع وقایع سازمان کادر های خود را داشتیم.

وقایع آبی تاثیر بسزایی بر سازمان های توده ای خواهند داشت. اما یک مشکل بزرگ هست. البته مربوط به طبقه ی کارگر نیست، و آن مسئله ی رهبری است. سازمان های توده ای که برای دگرگون کردن جامعه ساخته شدند، حالا خود به موانع عظیمی مبدل شده اند. آنها سیاست های طرفدار بورژوازی را در پیش گرفته اند. در گذشته حداقل در روز اول ماه می اسما برای سوسیالیزم و کمونیزم می جنگیدند. امروزه آنها به حدی رو رو به انحطاط گزاردند، که در ایتالیا "دی اس" (حزب کمونیست سابق) که در دیگر احزاب بورژوازی ترکیب شده و یک حزب بورژوازی را تشکیل داده است.

ایتالیا مرد بیمار اروپا است. بورژوازی به این علت ولترونی را مجبور به ساخت این حزب جدید - حزب دموکرات- کرد، که هیچ حزبی به عنوان تکیه گاه خود نداشت. شانس آن چیست؟ بورژوازی مبارزه ی رسانه ای عظیمی را برای این حزب جدید به راه خواهد انداخت. تبلیغات تاثیر خود را خواهد گذاشت. ولترونی در ابتدا بسیار محبوب خواهد شد و آرای ریفونداسیون کمونیستا (حزب باز سازی کمونیست ایتالیا) شدیداً افت خواهد کرد. اما دلیل بورژوازی برای به قدرت رساندن ولترونی، اجرای سیاست های کاهش شدید دستمزد ها از سوی اوست. این در آینده به انفجار مبارزه و جوش و خروش در داخل اتحادیه های کارگری مانند "آر سی" منجر خواهد شد. تا زمانی که ما موضع استواری اتخاذ کنیم، مارکسیست های ایتالیا فرصت بزرگی خواهند داشت.

سازمان های توده ای در خلاء زندگی نمی کنند، آنها تحت تاثیر دنیای اطراف

خود هستند. سکتاریست ها این احزاب را رد می کنند، و برای ساخت حزب جدید خود تلاش خواهند کرد. اما هیچ وقت موفق نبوده اند. با حرکت این احزاب به سمت راست، زمان مناسب برای تشکیل یک آلترناتیو برای احزابی چون "حزب کارگر انگلیس" فرا هم بود. اما هیچ شانس نداشتند، تلاش آنها نومیخانه به شکست انجامید.

توده ها ناگزیر از طریق سازمان های توده ای خود حرکت خواهند کرد. توده های بریتانیا در حال حاضر کجا هستند؟ آنها هیچ جا فعال نیستند، نه در حزب کارگر و نه در هیچ جای دیگر. آنها در خانه مشغول تماشای تلویزیون هستند، و برای در آوردن نان بخور و نمیر می جنگند. اما این زیاد طولانی نخواهد بود: آنها به حرکت در می آیند و وقتی وارد میدان شوند، از طریق سازمان های توده ای سنتی اقدام خواهند کرد: در بریتانیا این سازمان های توده ای حزب کارگر و اتحادیه های کارگری هستند. وقتی مبارزه بالا بگیرد و حزب کارگر مجدداً فعال شود، ما بازتاب خواهیم یافت. در ایتالیا، دستاورد های بسیاری در ریفراندایون کومونیستا به دست خواهیم آورد.

در اسپانیا، قطب بندی وحشتناکی انجام گرفته است. اقتصاد به خوبی پیش می رفت، به همین دلیل این پروسه کمی تاخیر داشت، اما جناح راست و کلیسا از همان ادبیات استفاده شده در سال های دهه ی ۱۹۳۰ استفاده می کنند. ما سازمان های قدرتمندی در اسپانیا داریم. سازمان های ریشه دوانده در طبقه ی کارگر جوانان که همه جا نقشی کلیدی دارند.

ایلات متحده همچنان یک کشور کلیدی است. جورج دابلیو بوش به این دلیل در ابتدا محبوب بورژوازی آمریکا که بود انعکاس دقیق بورژوازیست: نادان، کوتاه فکر، سبک مغز، متکبر ... اما به ماجراجویی های خطرناک پرداخت. و حالا بورژوازی آمریکا به دنبال یک نماینده ی قابل اتکا است.

سیاست آمریکا در کل عاری از استحکام است، اما نتایج اولیه به دلیل نشان دادن جریان های زیرین جامعه ی آمریکا

جالب هستند. پدیده ی «اوباما» با احساسات کلی. نیاز به تغییرات توصیف شده است، گرچه اگر او انتخاب شده بود وضع می توانست بد تر از همه باشد. وقتی از مردم عادی در مورد علت پشتیبانی از اوباما سوال پرسیده می شود، پاسخ می دهند: زیرا به دنبال تغییرات هستیم.

من فکر می کنم یک دموکرات، احتمالاً هیلاری کلینتون به پیروزی برسد. اما رئیس جمهور بعدی در دوران بحران به قدرت می رسد. سه چهارم آمریکایی ها فکر می کنند آمریکا در مسیر اشتباه قدم بر می دارد. کنگره ی تحت رهبری دموکرات ها بسیار بدنام است. دموکرات ها هیچ کاری نکردند.

تمام این نکات نتایج مهمی در پی خواهد داشت. رویای آمریکا به پایان رسیده است. استاندارد های زندگی در همه جا در حال سقوط است. این اولین نسلی است که نمی تواند استاندارد هایی بهتر از نسل قبلی را انتظار داشته باشد. همه چیز (جنگ عراق، رسوایی ها، ...) تاثیر گذار هستند. در مرحله ی مشخصی نیاز به یک حزب کارگر مشخص می شود.

باید عراق را نیز به همه ی اینها اضافه کنیم. " من از عراق متنفرم، ای کاش هیچ وقت به آنجا نمی رفتم". فکر می کنید این جمله از چه کسی است؟ نه! بوش نیست. این جمله از وینستون چرچیل و مربوط به زمانیهست که در سال ۱۹۲۶ امپریالیست های بریتانیایی با همین مشکلات مواجه بودند. امپریالیست های آمریکا با حمله به عراق نه تنها هیچ چیز را حل نکردند، بلکه کل منطقه ی خاور میانه را نیز بی ثبات ساختند. رفتار آنها مانند رفتار یک فیل در یک مغازه ی چینی بود.

آمریکا چند وقت دیگر می تواند در عراق بماند؟ عقیده ی "موج خروشان" بوش احمقانه است و طبقه ی حاکم هم آن را می داند. آنها تلاش کردند تا با توصیه های معتبر از گروه مطالعاتی عراق، که صدای حقیقی دولت است، مودبانه به او اخطار دهند. آنها به او گفتند: " ببین، ما شکست خوردیم! ما باید کم کم خود را از

انجا رها کنیم و با ایران و سوریه به توافق برسیم"

بدین شکل توصیه ی بدی هم نبود. اما بوش چه کرد؟ او ایران را تهدید کرد و سوریه را به دخالت در امور داخلی دول دیگر متهم ساخت. او نیرو های بیشتری به عراق فرستاد. سپس گفت مشکل فلسطین را با تشکیل دولت مجزا حل خواهد کرد. اما او نمیتواند مشغول انجام این کار شود، زیرا دوران ریاست جمهوری اش رو به انتهاست. به هر حال، آمریکا ارتش عراق را نابود کرده است. تنها وزنه ی تعادل در مقابل در مقابل ارتش ایران در منطقه ی خلیج.

ما نسبت به جنگ احساساتی برخورد نمی کنیم، جنگ وحشتناک است، اما می تواند نتایج انقلابی داشته باشد. ما شروع جنبش طبقه ی کارگر را در منطقه می بینیم: اعتصاب های بزرگ در مصر، اعتصاب در اردن، مراکش، لبنان و خود اسرائیل. اما نبود رهبری انقلابی مشخصه ی اصلی بن بست کنونی در خاور میانه است. در گذشته استالینیست ها پایگاه قدرتمندی در منطقه داشتند و خیانت های آنان مسئول وضعیت فعلی است.



نمی توانیم اهمیت حقیقی وضعیت ایران را بیان کنیم. رژیم دچار انشعاب شده است. احمدی نژاد سعی کرد بر تصادم بین ایران و آمریکا و تهدید حمله ی آمریکا به ایران تکیه کند. اما حالا گزارشی از "سی آی ای" فاش شده است که ایران را فاقد توانایی های هسته ای معرفی می کند. فکر می کنید چه کسی گزارش را به خبرنگاران داده است؟ طبقه ی حاکم آمریکا در تلاش است تا از یک ماجراجویی جدید جلوگیری کند، همانطور که نمایش مضحک "دابلیو ام دی" توسط محافظ نو محافظه کار به صحنه آمد تا حمله به عراق را توجیه

جذب می کردند. اما آنها مانند سکتاریست های اولترا چپ، غیر مسئولانه رفتار کردند. آنها دعوت ورود به "جوانان سوسیالیست اسپانیا" را رد کردند، و بدین شکل این سازمان توده ای را به دامان استالینیزم انداختند. این دلیل اصلی شکست انقلاب اسپانیا بود.

تروتسکی آنها خیانت نامید، و کاملا درست بود. نتیجتاً او تمام روابطش را با اندر زنده قطع کرد. اگر زنده بود، در مورد بر خورد امروزه ی اورلاندو کرینوس و اولترا چپ های ونزوئلا چه می گفت؟ چاوز صادق و شجاع است. او مایل است سوسیالیزم را مطرح کند، اما روش آنها نمی داند. و تاریخ نشان می دهد یک فرد صادق با سیاست های اشتباه می تواند نقشی مخرب تر از یک فرصت طلب آشکار ایفا کند.

چاوز هیچ حزب واقعی ندارد، و بدترین نوع بوروکرات ها، استالینیست ها و رفرمیست ها او را احاطه کرده اند و مانند آنچه در شکست رفراندوم شاهد بودیم، مشغول اعمال نفوذ منفی هستند. این یک شکست کوچک بود. اما چاوز از توهنات پارلمانی نیز رنج می برد، و تصور می کند همه چیز باید قانونی و از طریق کتاب حل شود. از این رو، به جای ارائه ی تغییرات بنیادی به توده ها، او باز هم یک رفراندوم دیگر پیشنهاد کرد. اما نشانه های خستگی میان توده ها مشهود است.

اما پروسه هنوز به پایان نرسیده است. چاوز می تواند برگردد و آخرین کسی که با او صحبت کرده و یا آخرین کتابی که خوانده است به عنوان موضع خود تکرار کند. یک روز ممکن است تروتسکی باشد، روز دیگر چامسکی و همین به گیج شدن او منجر می شود. هفته ی گذشته او گفت انقلاب باید از سرعت خود بکاهد، و حالا می گوید باید از محتکران سلب مالکیت کرد!

ما باید تمام آتش حملات را به سوی جناح رفرمیست و بوروکراسی منعطف کنیم. کتاب جدید من در مورد ونزوئلا بر علیه نظریات هاییز دایتریچ، تئورسین اصلی رفرمیزم، خواهد بود. او از حد میانه ی سیاسی صحبت می کند. اما در ونزوئلا حد میانه وجود ندارد. قطب بندی فاحشی

وضعیت ونزوئلا نقش عوامل ذهنی را نشان می دهد. تروتسکی در سال ۱۹۳۰ گفت، پرولتاریای اسپانیا قادر به انجام نه یک، بلکه ده انقلاب است. همین واقعیت در مورد ونزوئلا هم صدق می کند. رشادت توده های ونزوئلا در تاریخ بی سابقه است. آن توده ها برای ده سال در حالت خروش بوده اند و بارها ضد انقلاب را شکست داده اند. اما این زمام محدودیتی دارد. نمی توانید میلیون ها نفر را در حالت تلاطم نگاه دارید بدون اینکه راه حلی نشان دهید.



توده ها به شکلی مقاومت ناپذیر در دسامبر ۲۰۰۶ به چاوز رای دادند، آنها به تغییرات رای می دادند. اما، بغیر از برخی ملی سازی ها، که مورد حمایت قرار گرفت هنوز هیچ تغییر بنیادی در ونزوئلا صورت نگرفته است. چاوز با بهترین اهداف می تواند انقلاب را به سوی شکست رهبری کند. نباید احساساتی شویم. نمی توانیم به خود اجازه دهیم که رومانیک باشیم. انقلاب موضوع جدی است.

جنبش بولیواری غیر متجانس است، در ابتدا رهبری شامل دموکرات های انقلابی خرده بورژوا بود، و تناقضات عمیقی در ترکیب و عقایدش وجود دارد. اما این یک جنبش توده ایست و ما باید برای جهت دهی به جنبش در آن مداخله کنیم. ولی بدون پنهان کردن عقایدمان و یا تقلیل آنها.

انسان های می توانند تغییر کنند. «تد گرانت» همیشه به موضوع لارجو کابالرو در انقلاب اسپانیا در سال ۱۹۳۰ اشاره می کرد: او از بسیاری لحاظ یک رفرمیست چپ صادق بود که برای حرکت به سوی مارکسیزم تلاش می کرد. تد اصرار داشت که اگر تروتسکیست های اسپانیایی درست رفتار کرده بودند، شاید او را به سوی خود

کند. آمریکا نمی تواند یک حمله دیگر را آغاز کند. اسرائیل می تواند، اما با مبارزه ی طبقاتی درگیر دست و پنجه نرم می کند و منتظر است تا ببیند آنها چه خواهند کرد.

شرایط در ایران برای انقلاب فرا رسیده است. آنجا تمام شرایط مورد نیاز که توسط لنین ذکر شد را داریم: انشعاب در بالا، خروش در میان طبقه ی میانه، طبقه ی کارگر قدرتمند با سنن انقلابی، امواج اعتصاب های مهم و غیره. تنها با نبود حزب انقلابی به عنوان عامل ذهنی روبرویم. کار رفقای ایرانی ما دارای اهمیت فراوان است، ما باید به آنها کمک کنیم.

وضعیت در ایران شدیداً به دوران پیش از سال ۱۹۰۵ روسیه شباهت دارد. یکبار دیگر توده های ایران به میدان خواهند آمد، گوش به زنگ باشید. انقلاب آتی می تواند مسیر های مختلفی را دنبال کند، اما در یک مورد مطمئن هستیم: قیام آتی قیام بنیادگرایی نخواهد بود. ۲۸ سال حضور ملا ها در مسند قدرت آنها را میان توده ها و جوانان بی اعتبار ساخته است. اکثریت جمعیت جوان و تازه نفس است، آنها آماده ی جذب نظرات مارکسیستی و انقلابی هستند. انقلاب ایران، با اثبات این نکته که ضد امپریالیست حقیقی نیازی نیست بنیادگرا باشد کل وضعیت را در خاور میانه تغییر خواهد داد. این موضوع تأثیر شدیدی بر منطقه خواهد گذاشت.

در اسناد مربوط به چشم انداز جهانی به درازا در مورد آمریکای لاتین بحث کرده ایم و جلسه ای جدا در مورد ونزوئلا خواهیم داشت. آمریکای لاتین در لبه ی برنده ی انقلاب و ضد انقلاب قرار دارد. تنها ونزوئلا نیست، بولیوی را هم در نظر داشته باشید. مورالز با پارلمان و قانون اساسی و قوانین و غیره تنها وقت تلف می کند. او از بیماره به نام "حمایت پارلمانی" رنج می برد. این می تواند راه را برای شکست جنبش هموار کند. ما شروع به کار یک گروه مارکسیستی را در بولیوی داریم، اما گذر زمان به سود ما نیست، همانطور که در ونزوئلا نیز اینچنین است.

## ترور بی نظیر بوتو



### آلن وودز

رهبر حزب خلق (مردم) پاکستان در تجمعی از هواداران حزب در شهر راول پندی بود که مورد حمله قرار گرفت. گزارش های اولیه حاکی از آن بود که حداقل صد نفر کشته از این تهاجم به جای مانده است، اما خبرهای بعدی صحبت از بیست کشته می کنند.

این تهاجم مرگبار علیه حزب خلق (مردم) درست در میان مبارزه ی انتخاباتی، در حالی صورت گرفت که پس از سال های دیکتاتوری نظامی، توده های مردم برای تغییر وضع موجود در حال مبارزه هستند. موج هایی از حمایت برای حزب خلق به چشم می خورد که اطمینان بخش پیروزی در انتخابات هشتم ژانویه ی مجلس ملی و مجالس ایالتی قانون گذاری بود.

کمپین انتخاباتی در حال نضج و قوت گرفتن بود، و شاخه ی مارکسیستی حزب خلق پاکستان حمایت های مشتاقانه ای برای پیام انقلاب سوسیالیستی اش می یافت؛ در مکان هایی گسترده و گوناگون، از کراچی گرفته تا مناطق قبیله نشین وزیرستان در مرزهای شمالی پاکستان. این انتخابات تغییر و جهش عظیمی به سوی چپ در پاکستان را منعکس می کرد. این پیش بینی مانند زنگ خطری برای هیأت حاکم بود. این حقیقتی است که در پشت پرده ی شقاوت ها و قساوت های امروز وجود دارد.

میان راست و چپ ایجاد شده است. واقعیت این است، و انقلاب به مرحله ی بحرانی خود وارد می شود.

این روز ها بحث در مورد چشم انداز تمام جهان بسیار سخت است. نمی توان در مورد تمام جبهه های انقلابی که در سراسر جهان افتتاح می شوند در زمان کوتاهی که داریم صحبت کنیم. من تنها سرسری به برخی موارد اشاره کردم. اما ما در تمام جهان موقعیت فوق العاده ای داوریم: در مکزیک، ونزوئلا، پاکستان و دیگر کشور ها، در زمان صحیح در مکان مناسب هستیم.

ما در مورد انقلاب ونزوئلا، پاکستان یا ایران بحث نمی کنیم، بحث ما انقلاب جهانی است. سیستم سرمایه داری در بحران است، جهانی سازی خود را در بحران جهانی سرمایه داری فاش می کند. این یک پروسه ی واحد است. مارکسیست ها که اعضای کلی انقلاب جهانی هستند، باید هدف این پروسه را بفهمند.

سال خوبی در پیش رو خواهیم داشت، و یک کنگره ی جهانی مهم که پیشرفت کمی و کیفی ما را نشان خواهد داد. اما ما باید نشان دهیم که در دوران آشفتگی که وارد آن شده ایم، دوران جنگ، انقلاب و ضد انقلاب، یک چیز بسیار مهم است. ما باید نیرو های را داشته باشیم، دسته ی روی زمین، در غیر این صورت فرصت های مهمی را از دست خواهیم داد. هیچ کمبود فرصتی در کار نباید باشد. اگر قرار باشد بر یک موضوع تمرکز کنیم، رشد، جذب نیرو، تعلیم کادر ها و گرد آوری نیرو هایی که برای تشکیل یک بین الملل تروتسکی توده ای حقیقی نیاز است.

۱۳ ژانویه ۲۰۰۸ بلژیک

مترجم: کیومرث عادل



این یک جنایت علیه کارگران و زحمتکشان پاکستان بود، تحریکی خونین برای لغو انتخاباتی که حزب خلق (مردم) از پیروزی خویش اطمینان داشت و بهانه ای برای سرکوب و مقدمه ای دوباره و ممکن بر حکومت نظامی و ادامه ی دیکتاتوری. این یک عمل ضد انقلابی است که می بایست بدون هیچ شرط و استثنایی محکوم شود.

چه کسی مسئول است؟ هویت مهاجمین و قاتلان هنوز مشخص نیست. اما زمانی که من از رفقا در کراچی پرسیدم، پاسخی بی درنگ دریافت کردم: "این ملاها و روحانیون بودند!" نیرو های سیاه ضد انقلاب در کشورهایی مانند پاکستان دائماً در کسوت بنیادگرای اسلامی ظاهر می شوند. حتی شایعاتی وجود دارد مبنی بر این که "بی نظیر" از یک مسجد مورد شلیک قرار گرفته است، همچنین رسانه های غربی اصرار دارند که قتل "بوتو" حاصل یک بمب گذاری انتحاری بوده است.

شرح فنی این ترور هر چه باشد و هدایت این امر به هر شکل که باشد، بی شک رگه های خیانت و توطئه بالا خواهد گرفت و پدیدار خواهد شد. بنیادگرای اسلامی و جهادگران تنها قاتلین اجیر شده ی نیرو های ضد انقلابی و عروسک های خیمه شب بازی هستند که قبل از تجاوز به طبقه ی حاکم پاکستان و دستگاه دولتی، به شکل مفرطی دارای پشتوانه های عظیم مالی از جانب سرویس اطلاعاتی پاکستان، سران تجارت مواد مخدر در ارتباط با طالبان، دولت آل سعود در عربستان بودند، که همواره آرزومند و مشتاق حمایت مالی و غیر مالی بر هر گونه فعالیت ضد انقلابی در سراسر جهان هستند.

جنگ در افغانستان تأثیرات ویران گری را بر پاکستان گذارده است. طبقه ی حاکم پاکستان آرزوی تسلط و تفوق بر آن کشور را پس از خروج روس ها همواره داشته اند. ارتش و

سرویس اطلاعاتی پاکستان یک دهه ی تمام است که همواره در امور افغانستان دخالت می کنند. آن ها هنوز با طالبان و سران تجارت مواد مخدر در رابطه هستند به طوری که گاهی نیز با یکدیگر تملیق می شوند. ثروت هنگفتی از تجارت مواد مخدر به وجود آمده است که پاکستان را مسموم و اقتصاد، سیاست و جامعه اش را بی ثبات ساخته است.

ترور "بی نظیر بوتو" تنها بیان دیگری از پوسیدگی مطلق و فساد ی بود که اعضای حیاتی پاکستان را در هر لحظه نابود می کند. فقر، تهیدستی و فلاکت توده ها همراه با بی عدالتی محض برای یافتن راه خروج از این وضع اسفناک ضجه می زند. زمین داران و سرمایه داران هیچ راه حلی ندارند؛ کارگران و زحمتکشان برای رهایی تنها به حزب خلق (مردم) چشم دوخته اند. برخی از به اصطلاح "چپ ها" خواهند گفت: برنامه ی "بی نظیر بوتو" نمی تواند راه برون رفت از این وضعیت را مهیا سازد. مارکسیست ها در حزب خلق (مردم) در حال نبرد برای برنامه ای از سوسیالیسم هستند - برای برنامه ی اصلی حزب خلق. اما تنها توده ها هستند که می توانند بر اساس تجربه شان بفهمند کدام برنامه و سیاست درست است.

انتخابات ماه ژانویه فرصتی به توده ها خواهد داد تا حداقل یک گام در جهت درست پیش روند، به سوی وارد آوردن ضربه ای قاطع بر ارتجاع و دیکتاتوری. پس آنان امکان آموزش و درک برنامه و سیاست را خواهند داشت، نه در تئوری که در عمل.

اکنون بیش از هر زمان دیگر به نظر می رسد که آنان این فرصت را از دست خواهند داد. هدف این تحریک جنایتکارانه کاملاً روشن است: لغو انتخابات. من هنوز واکنش حاکمان پاکستان را ندیده ام، اما این می تواند باور نکردنی باشد که انتخابات در

هشتم ژانویه برگزار شود. آنان حداقل برای مدتی انتخابات را به تعویق خواهند انداخت.

این چه تأثیری می تواند بر توده ها داشته باشد؟ من به تازگی با رفقای سازمان "نبرد" در کراچی صحبت می کردم، جایی که آنان با آدم کشان و مزدوران ارتجاعی. ام - کیو - ام در یک مبارزه ی انتخاباتی بی رحم، در حال نبرد هستند. آن ها به من گفتند که یک شوک عمومی در توده ها به وجود آمده است. "مردم می گریند و زنان در خانه هایشان شیون می کنند: اکنون من می توانم آنان را بشنوم." این آن چیزی است که رفقا گفتند.

اما این شوک و ماتم سرایی بلافاصله به احساس خشم تغییر یافت: "خیابان های کراچی و دیگر شهرها سر به شورش بر داشته اند. مردم جاده ها را با لاستیک های سوزان بسته اند." این یک اخطار به طبقه ی حاکم است که صبر توده های مردم به پایان خویش نزدیک می شود. جنبش توده ها نمی تواند با ترور یک یا حتی هزاران رهبر خاموش شود. توده ها همواره به حزب سنتی و مردمی شان وفادار خواهند ماند. حزبی که در التهاب جنبش انقلابی سال های ۶۹ - ۱۹۶۸ توسعه یافت، زمانی که کارگران، دهقانان و زحمتکشان به تسخیر قدرت نزدیک شده بودند.

دیکتاتوری ژنرال "ضیاء" پدر "بی نظیر بوتو" را به قتل رساند، امری که مانع شکل گیری قیام حزب خلق (مردم) در سال های دهه ی ۱۹۸۰ نشد. نیروهای تروریسم دولتی برادر "بی نظیر" را کشتند، سپس آنان "بوتو" را تبعید کردند و دیکتاتوری نوینی را بنیان نهادند؛ که این هم مانع تجربه ی قیامی دیگر برای حزب نشد، زمانی که دو تا سه میلیون نفر به خیابان ها آمدند و بازگشت "بی نظیر بوتو" را خوشامد گفتند.

توده ها از این شوک ناگهانی اما گذرا و حزن و اندوه خویش عبور خواهند

کرد و بهبود خواهند یافت. این احساسات، در زمان خویش، با خشم و حس انتقام جویی جایگزین خواهد شد. ولی آن چه که مورد نیاز می باشد، نه کینه جویی شخصی که انتقام گیری اجتماعی است؛ چیزی که برای مهیا شدن توده ها برای ایجاد یک یورش نوین انقلابی لازم است، یورشی که تمامی مشکلات پاکستان را از ریشه نابود خواهد کرد.

گروه حاکم شاید تاریخ انتخابات را به تأخیر بیندازند، اما دیر یا زود، مجبور به برگزاری آن هستند. مرتجعین برآورد کرده اند که حذف "بی نظیر بوتو" حزب خلق (مردم) پاکستان را ضعیف خواهد کرد. این یک محاسبه ی کاملاً اشتباه و خطرناک است! حزب خلق (مردم) نمی تواند بر اساس حذف و ترور یک نفر ضعیف شود یا رو به استحاله رود. اگر این پیش بینی درست بود و قرار بر نابودی یا ضعیف شدن حزب به علت فقدان یک فرد بود، چنین اتفاقی می بایست پس از قتل قضایی "ذوالفقار علی بوتو" رخ می داد.

حزب خلق (مردم) تنها یک نفر نیست؛ حزب، سازمانی است بیانگر آرزوها و خواسته های توده ها برای دگرگونی جامعه. سه میلیون نفر برای استقبال از بازگشت بی نظیر بوتو به پاکستان به خیابان ها آمدند؛ ده ها میلیون نفر و شاید بیشتر، خود را برای شرکت در انتخابات ژانویه در راستای تغییر آمده می کردند. اکنون این میلیون ها سوگوار و ماتم زده هستند، اما آنان برای همیشه سوگواری نخواهند کرد؛ آنان راه های مؤثر مبارزه را برای رسانیدن صدای خود به جهان خواهند یافت.

توده ها باید برای ترور رهبر حزب خلق (مردم) پاکستان و در راستای شکل گیری یک قیام عمومی و جنبش ملی، شورش کنند. آنان باید پرچم دموکراسی را برافراشته کنند. توده های زحمتکش و کارگر می بایست بر علیه دیکتاتوری، برای پایان

آنان را از تمام مسئولیت های قتل بی نظیر بوتو مبرا و معاف می کند. نیازی نیست که آنان قاتلین را بیابند زیرا نقداً یافت شده اند. ضروری نیست که درباره ی این جنایت تحقیق کنند زیرا که مسبب آن شناسایی شده است: القاعده! ایک یک کلمه تمامی مشکلات را به خودی خود حل می کند.

این توضیح برای واشنگتن نیز بسیار خرسند کننده است. این کمکی حیاتی به جورج بوش محصور در مشکلات و جنگ بدنام و رسوا کننده اش علیه تروریسم است. او می تواند برای جامعه ی مشکوک و بدبین آمریکا همان داستان قدیمی و مسحور کننده ی القاعده را تکرار کند. همان افسانه ای که القاعده را در جامعه ی نیروی جهانی شر و بدی ترسیم می کند که مصمم به غلبه بر جهان است: القاعده، تمامی وظیفه ی القاعده است! اما زمانی که ابرهای تیره ی تبلیغات آغاز به محو شدن می کند، به سرعت آشکار می گردد که قتل بی نظیر بوتو از سوی دیوانگان متعصب مذهبی نبوده است بلکه، بخشی از یک توطئه ی با برنامه و احتیاط آمیز بوده است که سرکلاف اش ما را به سوی بالا رهنمون می شود، به سوی مقامات دولتی و حاکمین ممتاز پاکستان.

رفتار دولت پاکستان پیش از ترور، در حین انجام اش و پس از وقوع آن نوک پیکان گناه را متوجه نقاط بسیار مرکزی قدرت در اسلام آباد می کند. پس از اولین کوشش برای قتل وی در نوزدهم اکتبر، بارها و بارها کتباً از پرویز مشرف خواستار رسیدگی و آشکار گشتن مسئولین مرگ صد و چهل انسان بی گناه شد. هرگز تحقیقی صورت نگرفت و هرگز کسی برای این کشتار توده ای محاکمه یا مجازات نشد.

بی نظر بوتو همچنین مکرراً تقاضای حفاظت ویژه و شخصی کرده بود، چیزی که هرگز داده نشد در عین حالی که تهدید علیه جان او کاملاً مشهود و آشکار بود. در زمان ترور

## پاکستان: دولت جنایت را پنهان می کند - توده ها خواستار اقدام علیه دسیسه چینان هستند



آلن وودز

قتل "بی نظیر بوتو" منجر به انفجار خشم عمومی شد. پاکستان از شورش ها و اعتراضات توده ای در حال تشنج است. جامعه در حال غرق شدن در عمیق ترین گرداب هاست. احساسات خام انسانی در حال سرازیر شدن به خیابان های شهرها و روستاهاست. ارتش و پلیس برای کنترل و مقابله با خشم توده ها ضعیف هستند. دولت تا مغز استخوان بر خویش می لرزد.

با استناد به منابع رسمی، القاعده در ترور [بی نظیر بوتو] دست داشته است. این تحلیل بنا به دلایل بسیاری مناسب است، مبین همه چیز است و در عین حا هیچ چیز را توضیح نمی دهد زیرا هیچ کس نمی داند که القاعده کیست، در کجا قرار دارد و یا چه کسی صحنه گردان آن است. این بسیار مبهم است، ظاهراً تمامی سازمان ها و ارگان های قدرتمندی که همیشه و در همه جا حاضر هستند هرگز نمی توانند اهداف القاعده را کشف و یا عملیات آن ها را خنثی کنند. زیرا القاعده نامرئی و شکست ناپذیر است، جای هیچ شگفتی نیست که هرگز کسی برای جنایتی دستگیر، محاکمه و یا مجازات نمی شود.

این تفسیر و تحلیل برای پرویز مشرف و حاکمان اسلام آباد بسیار مناسب و البته ساده است، چرا که

حکومت نظامی و برگزاری فوری انتخابات یک قیام عمومی را شکل دهند.

رهبری حزب خلق (مردم) نباید برابر هر گونه فشاری جهت تأخیر در برگزاری انتخابات تسلیم شود. باید فراخوان انتخابات ملی و ایالتی را بدهند؛ باید فریاد زنده اجازه دهید که صدای مردم شنیده شود! و بالاتر از همه، حزب می بایست به برنامه ها و اصول پایه ای خویش بازگردد.

در برنامه ای که حزب خلق (مردم) بر پایه ی آن شکل گرفت، هدف دگرگونی سوسیالیستی جامعه آمده است که شامل ملی سازی زمین ها، بانک ها، ایجاد کنترل کارگری در کارخانه ها و جایگزینی ارتش و پلیس با ملیشایی کارگران و دهقانان است. تمامی این ایده ها هنوز به اندازه ی روزی که نوشته شدند درست و ضروری هستند.

هیچ چیزی چیزی ساده تر از گرفتن جان یک زن یا مرد نیست. ما انسان ها شکننده و ضعیف آفریده شده ایم و به راحتی کشته می شویم. اما هیچ کس نمی تواند تفکری را که زمان ظهور آن فرا رسیده است به قتل برساند!

۲۷ دسامبر ۲۰۰۷

Marxist.com برگرفته از وب

سایت

مزدک پویان



او هیچ پلیسی در چشم انداز اتومبیل بوتو وجود نداشت. راه برای تروریست کاملاً باز بود. اما کدام تروریست؟ با استناد به دولت تروریستی وجود نداشت چرا که تروری در کار نبود. متأسفانه خانم بوتو در اثر یک تصادف و حادثه فوت کرد. او به سادگی افتاد و ضربه ای شدید و ناگهانی به سرش وارد شد. این دلیلی بود که توسط دولت پاکستان به ملت سردرگم و متحیر ارائه گردید. همان طور که سخنگوی حزب خلق (مردم) پاکستان، شری رحمان نیز به درستی بیان داشت این یک توهین به ملت سوگوار پاکستان بود. واقعیت این است که برای واقعه شهودی وجود داشت که در نظرگاه حکمرانان [پاکستان] جای نداشتند. واقعیت این است که افراد بسیاری دیدند که پس از گردهمایی باغ لیاقت، مردی اتومبیل "بوتو" نزدیک شد، شلیک کرد و سر او را با گلوله ای کشنده سوراخ کرد، و سپس دیدند که بمب گذار انتحاری خود را منفجر کرد، سی تن را کشت و تعدادی بسیاری را مجروح ساخت؛ تمامی این ها بی ربط و بی اساس است، **خاتم بوتو به سادگی ضربه ای شدید به سرش وارد آمد!!**

اگر به واقع حقیقت ماجرا این باشد، پس نیازی نیست که تمامی مردم در حالت شوک شدیدی به سر برند، نیازی به اندوه بی مورد و سوگواری نیست، اعتراضات را به حال خود واگذارید. این تنها یک حادثه ای اسفناک بود و نمی توان هیچ کس را برای یک حادثه مقصر دانست و سرزنش کرد.

"شری رحمان" از رهبری ملی حزب خلق (مردم) پاکستان، زمانی که بی نظیر بوتو کشته شد همراه او بود. او دید که به بوتو شلیک شد. او بی نظیر را تا بیمارستان همراهی کرد. او زخم گلوله را بر روی سرش دید. او زخم خارج شدن گلوله از سرش را نیز دید. اما او، شری رحمان، چطور می تواند تمامی این ها را دیده باشد در حالی که اصلاً وجود نداشته اند؟ او

تنها باید همه ی این اتفاقات را تصور کرده باشد همان طور که تمامی مردم باید تصور کرده باشند. نه، موضوع مشکوک و شک برانگیزی درباره ی این مرگ هرگز وجود نداشته است. ما چطور می دانیم؟ ما می دانیم زیرا تمامی مرگ های شک آلود و ظن انگیز توسط **کالبد شکافی** پیگیری می شوند. اما در این جا هیچ کالبد شکافی و تشریحی وجود ندارد. دولت سریعاً رأی **مرگ بر اثر حادثه و تصادف** را صادر کرد (که آن هم معلول القاعده بود) و پیکر بوتو را با عجله برای خاکسپاری تحویل دادند. اکنون جسدی برای بررسی وجود ندارد. پس تمامی تقاضاها برای کالبد شکافی بی ربط و بدون دلیل بود و مرگ بی نظیر بوتو می تواند در رده ی مرگ های طبیعی طبقه بندی شود.

به همان اندازه معمول و طبیعی که دولت اسلام آباد هرگز درباره ی نخستین سوئد و تلاش برای ترور بوتو تحقیقی را انجام نداد. و به اندازه ی همان واقعیت عادی، که می گوید آن ها در هر دو ترور دخالت داشتند. مشرف اظهار داشت که او مصمم به یافتن گناهکاران و مجازات آنان است. حتی گفته شد که به کسانی هم ظنین هستند. او چیز دیگری نمی تواند بگوید، زمانی که مردم پاکستان در خیابان ها خشم خود را با شعار دادن های بی رحمانه علیه مشرف و دولت اش بیرون می ریزند.

ما بی پروا انتظار داریم که آن ها [دولت پاکستان] به زودی این مظنونین و متهمین را تهیه کرده، و به نام مأمورین محلی القاعده معرفی کنند. در کشورهایمانند پاکستان هیچ گونه کمبودی از بی چارگان بی وجدان وجود ندارد، کسانی که می توانند مرد یا زنی را تنها به خاطر چند صد روپیه به قتل برسانند، یا از مذهبیون متعصب و دیوانه ای که آرزو دارند تا خودشان را بترکانند و بلیط ورود به بهشت را به دست آورند. آنان می توانند در نهایت امنیت در مکان های عمومی جولان بدهند و

برای این جنایت و یا هر جنایت دیگری سرزنش شوند.

ولی عناصری اینچنینی هیچ نقش مستقلی برای بازی ندارند. آن ها تنها عروسک هایی خیمه شب بازی هستند که در انتهای بندها و نمایشنامه ها به رقص در می آیند، در پایان رشته ها و بندهایی که توسط دستان دیگری به سختی نگاه داشته شده اند.

بنیادگرایی اسلامی که امروزه ژستی مانند یک جنبش ضد آمریکایی و ضد امپریالیستی را به خود می گیرد، ظاهری که بیش از حد معمول بر تن اش زار می زند، در اصل یک ابتکار آمریکایی- امپریالیستی بود که برای مبارزه با کمونیسم و روس ها در افغانستان به کار گرفته شد. بن لادن خود یک مأمور سیا بود که از سوی رژیم فاسد سعودی در عربستان حمایت می شد. واشنگتن سگ دیوانه ای را پدید آورد که دست ارباب اش را گاز گرفت و زخمی کرد!

این امپریالیسم آمریکا بود که دیکتاتوری ژنرال "ضیاء" را در پاکستان پدید آورد. این سیا بود که کمک کرد تا ذوالفقار علی بوتو را بر دار کنند. ضیاء با پول آمریکایی ها و سعودی ها بنیادگراهای پاکستانی را پرورش داد. آن ها ارتشی از دیوانگان مذهبی متعصب را ساختند که اکنون در حال وحشی گری است. تفکری که پاکستان را کشور متعصبین و مجانین مذهبی می پندارد توهین و تهمتی را علیه این ملت بزرگ وارد می کند. احزاب بنیادگرا همواره در انتخابات تعداد آرای بسیار پایینی را کسب می کنند. پایه های اصلی پشتیبانی اینان نه در توده های مردم که در میان رده های فوقانی قدرت است: دولت، ارتش و سرویس اطلاعاتی پاکستان. بدون حمایت های مالی و غیرمالی دولت بنیادگراهای اسلامی هیچ خواهند بود.

در گذشته آنان کمک های مالی دست و دلبازانه ای از آمریکایی ها و سعودی ها دریافت می کردند. آن ها کماکان از آل سعود پول دریافت می کنند، تا مگر برای حاکمین سعودی



کمکی باشد برای چاپلوسی و پیوستن به آمریکایی‌ها در حمایت از هر حرکت ارتجاعی. بنیادگرایانه. اما مأمور پرداخت سابق آنان در واشنگتن بر علیه آنان چرخید. سود و مصلحت امپریالیسم آمریکا ناگزیرش کرد که افغانستان را اشغال سازد. این موضوع سرویس اطلاعاتی پاکستان را وادار کرد که از جاه طلبی هایش در افغانستان چشم‌پوشد و حمایت هایش از طالبان و القاعده را، اگرچه با بی میلی به کنار نهد.

در واقع این به خوبی روشن است که خش اصلی و با اهمیت سرویس اطلاعاتی پاکستان هرگز حمایت هایش از بن لادن و طالبان را قطع نکرده است. این یک راز سرگشوده است که طالبان و بن لادن در پاکستان پناه داده شده‌اند و دارای راحتی و آزادی کامل هستند. این یک دولت درون دولت است که در نهان فعالیت می‌کند و به بهترین شکل ممکن حمایت می‌شود. در این سرزمین های تاریک و پر از سایه توطئه، دسیسه و ترور امری عادی و روزمره هستند.

نقش پردازان عمومی این دسیسه‌ها ملاها و روحانیون، مذهب‌یون متعصب از مدارس دینی تأسیس عربستان سعودی و بچه پولدارهای فاسد و لوس اسلام آباد هستند که شهروندان عادی را در زیر پوشش حجاب ارباب و ترور می‌کنند. اما اینان تنها خیمه شب بازی‌هایی هستند در دستان دیگرانی که از روشنایی و اشتها روی می‌جویند اما هویت آنان کاملاً هویدا است.

بی نظیر پیش از مرگ اش یادداشتی خصوصی را بر جای نهاد که در آن سه نفر را مسئول نخستین سو‌قصد به جان خود معرفی کرده است: یک افسر بازنشسته ی ارتش، یکی از رهبران حزب مسلم لیگ [حزبی که رهبری آن را نواز شریف در اختیار دارد] که وزیر مختار سابق ایالت سند بود و یک افسر سرویس اطلاعاتی پاکستان. عدم انجام تحقیقات رسمی از سوی دولت می‌تواند مهم و

خطرناک تلقی شود مگر این که آن سه تن دستگیر شده و به محاکمه کشانده شوند.

توده‌هایی که خشم خود را در خیابان‌ها نمایش می‌دهند با یک محاکمه‌ی نمایشی تحمیق نخواهند شد، نمایشی که در آن چند فقیر بیچاره و مفلوک متهم به چیزی شوند که به روشنی **جنایتی از جانب تروریسم دولتی** است.

برای متشکل کردن جنبش‌های اعتراضی خود جوش و خود به خودی توده‌ها، مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی پاکستان شعار یک اعتصاب عمومی و ملی را مطرح می‌کنند. اما ثابت شده است که اجرای این مطالبه در این وضعیت سخت و پیچیده تقریباً غیر ممکن است. حقایق جنبشی که میلیون‌ها فرد سازمان نیافته و بدون آموزش‌های سیاسی را که از لحاظ وضعیت روانی ماتم زده و ناامید هستند، شامل می‌شود پیش‌تازان پرولتاریا را در استیلاي خود گرفته است. در چنین وضعیت دشواری کادرهای انقلابی که از سه تا چهار هزار نفر نیز افزون نمی‌باشند، تنها مانند قطره‌ای درون اقیانوس هستند.

به علاوه دولت با فراخواندن سه روز عزای عمومی به سرعت مانع شکل گیری اعتصاب عمومی شد. رفا خود را به ناگه خود را مشغول کار در فضایی بسیار دشوار دیدند: تقریباً حرکت غیر ممکن بود؛ نه هواپیما نه قطار و نه اتوبوسی بود؛ هیچ بنزینی وجود نداشت چراکه تمامی پمپ بنزین‌ها در تعطیل به سر می‌بردند؛ جاده‌ها توسط موانع شعله‌ور بسته شده بود؛ ایستگاه‌های راه آهن و اتوبوس‌ها به آتش کشانیده شده بودند؛ خشونت‌های عریان و فزاینده در خیابان‌ها هانه‌ای دولت داده بود تا ارتش را وارد سازد و فرمان شلیک با هدف کشتن را صادر کند. حداقل چهل نفر از مردم کشته شده‌اند.

پس اعتراضات خود جوش توده‌ای رهبری و هدف روشنی را ندارند و دقیقاً به همین دلیل به زودی رو به انحطاط و هرج و مرج خواهند

گذارد؛ احتراق و غارت خیابان‌ها. در این فضای عمومی از هم گسیختگی اجتماعی، فقر و نومیدی، لومین - پرولترها، عناصر جانی و بزهارکار از آشفتگی موجود برای دست‌یابی به اهداف شخصی‌شان سو استفاده می‌کنند. این موضوع دقیقاً مانده است به این که چنین اقدامات بزهارکارانه‌ای از سوی مرتجعین تقویت و پشتیبانی می‌شود تا جنبش را بی اعتبار ساخته، سرکوب و تحمیل وضعیت فوق العاده در کشور را موجه سازند. این اتفاقی نیست که برخی از شورشیان به مراکز رأی گیری حمله‌ور می‌شوند و دستگاه‌های شمارش آرا را به آتش می‌کشند. آنا رشی موجود و اعتراضات سازمان نیافته به هیچ موفقیتی دست نخواهند یافت. این هرج و مرج باید با یک جنبش اعتراضی سازمان یافته و ملی جایگزین گردد؛ جنبشی که طبقه‌ی کارگر می‌بایست رهبری اش را در دست داشته باشد. به جای سوزاندن لاستیک‌ها و اتومبیل‌ها، آن چه نیاز است باز-سازماندهی پیش‌تازان پرولتاریا با حداکثر سرعت ممکن و در راستای آماده سازی یک جنبش توده‌ای انقلابی در ابعاد ملی، و مطرح کردن به هنگام مطالبات انتقالی، که با روحیات و خواست‌های توده‌ها سازگاری دارد؛ است.

برای انجام این اهداف، **کمیته‌های اقدام کارگری** باید در تمامی کارخانه‌ها و محلات کارگری ایجاد شود. مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی پاکستان در حال حاضر آغاز به سازماندهی چنین کمیته‌هایی در کارخانه‌ها و کارگاه‌های فلزکار کراچی کرده‌اند. آنان همچنین **کمیته‌های اقدام جوانان** را تشکیل داده‌اند. این آن چیزی است که ضرورت دارد! این نمونه باید در هر کارخانه، کارگاه، و اجرا دانشگاه گردد. مارکسیست‌های گروه "جد و جهد" در خط مقدم جنبش اعتراضی توده‌ها قرار دارند. رفیق احمد منظور نماینده‌ی مارکسیست پارلمان پاکستان، تظاهرات هزاران نفره در پنجاب،

## بحث آزاد



حال چانه زنی با دول غربی است نباید تاکتیک های موقت ضد امپریالیستی را سازمان دهد. دولت ایران در مدار امپریالیزم قرار دارد و با گرفتن چند امتیاز تسلیم آن خواهد شد. همانطور که قزافی لیبی اخیراً تسلیم شد. سرنوشت احمدی نژاد نیز بهتر از قزافی نخواهد بود. از اینرو چاوز به اشتباه خود به زودی پی خواهد برد.

### چه کسانی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در کاراکاس حاضر بودند:

مارکسیست های انقلابی که مستقل از دولت چاوز هستند. افراد حاضر در مقابل سفارت جمهوری اسلامی از طرفداران مردم و مبارزین به ویژه سوسیالیست در ایران هستند و از مخالفان دولت احمدی نژاد. از اینرو این عده در اعتراض به دستگیری های اخیر با شعار: دانشجویان در بند انقلابی ایرانی آزاد باید گردند! و زنده باد سوسیالیزم! در صحنه حاضر بودند. و دولت احمدی نژاد را در انظار عمومی مردم ونزوئلا افشا کردند. در اطلاعیه خود که در رسانه های ونزوئلا وسیعاً توزیع کردند با صدای بلند اعلام کردند:

internacional con los detenidos por el regimen dictatorial de Solidaridad Iran یعنی "همبستگی بین المللی علیه دستگیری های توسط رژیم دیکتاتوری ایران!"

### موضع مارکسیست های انقلابی در ونزوئلا:

(۱) مارکسیست های انقلابی در مقابل حمله احتمالی امپریالیزم آمریکا و کودتای دست راستی های ونزوئلا از چاوز حمایت می کنند. همان طور که لنین در مقابل کرنلو از کرنسکی حمایت کرد. حمایت مشروط در مقابل امپریالیزم و نه حمایت سیاسی. حمایت تا زمانی که مطالبات توده ها اجرا می گردد.

(۲) در عین حال مارکسیست های انقلابی در حال ساختن یک حزب کارگری جدا از طرفداران چاوز در ونزوئلا بر اساس برنامه مستقل خود هستند. این حزب را برای سازماندهی انقلاب کارگری علیه هر نوع دولت بورژوازی در ونزوئلا ایجاد شده است. این حزب در اتحاد عمل با هواداران

## سیاست مارکسیست های انقلابی و «چاوز» در مقابل دولت ایران

دوستان میلیتنتی

ک. مانی

آیا رفیق هوگو چاوز در این اعتراضات مقابل سفارت دولت فخریه برادر، جمهوری اسلامی شرکت نکرده بود !!! واقعا سیاست و جامعه شناسی سیاسی را درک نمی کنید و این گناه نه چاوز و نه حتی آنانی را که به توپ افترا و افتراق شان می بندید.

این تنها گوشه ای کوچک اما بقدر کفایت از تصویر و تصویری است که از درک کودکانه تان از تمام هر آنچه را که به زندگی و مبارزه انسانهای کارگر و زحمتکش بستگی دارد، میباشد.

زنده باد آزادی و دمکراسی

در مورد کامنت ک. مانی

### اراده خردمند

چه کسانی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در کاراکاس غایب بودند:

هوگو چاوز و طرفدارانش در تظاهرات مقابل سفارت شرکت نکرده بودند! زیرا آنها با اتحاد یک سیاست اشتباه برای تقویت جبهه ضد امپریالیزم آمریکا با دولت سرمایه داری ایران و رئیس جمهور آن موقتاً طرح دوستی ریخته اند. بابت این سیاست اشتباه نیز بهای سنگینی در آینده نه چندان دور خواهند پرداخت. چاوز به زودی در خواهد یافت که با یک دولت سرمایه داری عقب افتاده که در

حوزه ی انتخابی خود را رهبری می کند. در هر منطقه ای آنان ابتکار عمل را در دست دارند. آنان صد هزار از جزوه ای را منتشر کردند که عنوان اش چنین است: "خوب بی نظیر خون تو است: اکنون انقلاب آماده ی رسیدن است!" آنان خواستار محاکمه ی تمامی بانیان این توطئه، برکناری پرویز مشرف، برگزاری فوری انتخابات و بازگشت حزب خلق (مردم) پاکستان به برنامه ی سوسیالیستی اش در ۱۹۷۰ هستند.

امروز (یکشنبه) سه روز سوگواری ملی به پایان می رسد و کار سازماندهی توده ها ساده تر می شود. مارکسیست های انقلابی پاکستان وظایف انقلابی خویش را انجام می دهند. پیام آنان در میان کارخانه ها، جوانان انقلابی و عناصر مترقی حزب خلق (مردم)، حتی در میان کادر رهبری آن، شنیده می شود.

پاکستان به سرعت به یک حالت پیشا انقلابی نزدیک می گردد. توده ها وارد مسیر انقلابی می شوند، اما آنان با خطرات و موانع وحشت انگیزی روبرو هستند. بدیهی و حتمی است که آنان حمایت کامل جنبش جهانی طبقه ی کارگر را دریافت می کنند. من به نام رفقای "جد و جهد"، از تمامی مخاطبین خویش، تمامی کارگران، دانشجویان، سوسیالیست ها، کمونیست ها، فعالین صنفی و سندیکایی می خواهم که برای حمایت از آنان صف آرایی کنند. ما برای بنای جنبش انقلابی در پاکستان، که کلید انقلاب آسیایی ها است به پول نیاز داریم! لطفاً سریعاً پاسخ دهید!

یکشنبه، ۳۰ دسامبر ۲۰۰۷

Marxist.com برگرفته از وب

سایت

مزدک پویان



هم هستند. اما خوب می دانند که این حمایت ها از سوی میلیتانت به چه معنیست و چطور آنها را بی اعتبار خواهد ساخت.

اما هر بار که از آنها خواسته شد بدیل، گرایش، نشریه یا حزبی را در قبال این نقد ها معرفی و مطرح کنند ناگهان با تغییر آی خود باز هم همان تخریب ها را، این بار با اسامی جدید و شکلی مضحک تر ادامه دادند.

آخرین شاهکار این فرصت طلب ها کار دست خودشان داد و دقیقاً آنچه که نقطه قوت این تجمع در مقابل سفارت است و به خوبی پاسخ تمام این نقد ها را می هد، نشانه گرفته و چشم بسته با شمشیر چوبی در حال رجز خوانی است.

خیر! هوگو چاوز در این تظاهرات حضور نداشت (البته این دوست فرصت طلب ناشی که کمی زیادی فعالیت کرده و به همین دلیل اشتباهاتش از دیگر رفقایش بیشتر است این را خوب می داند) و این موضوع دقیقاً نقطه قوت این تجمع است (منظور مخالفت پیشگامان انقلاب ونزوئلا با سرکوب های انجام گرفته در داخل ایران و اقدام به برگزاری تجمع در مقابل سفارت، ان هم در کشوری که رئیس جمهورش روابط دوستانه ای با ایران دارد). این تجمع نشان می دهد که نقطه اتکای انقلابیون در ونزوئلا بر "انقلاب ونزوئلا" و پیشگامان آن است. همان رفقای که بر خلاف حمایت های چاوز از دولت سرمایه داری ایران و همکاری های اقتصادی با آن، در دفاع از دانشجویان ایرانی در مقابل سفارت ایران تجمع اعتراضی برگزار می کنند.

جریانات مارکسیست انقلابی و انقلاب ونزوئلا از شخص چاوز و حمایت هایش از ایران جداست. مارکسیست های انقلابی از انقلاب ونزوئلا و اقدامات موثر چاوز حمایت می کنند، در حالی نقد های جدی نیز به آن دارند. آنهایی هم که در مقابل سفارت ایران حاضر شده اند نه با احمدی نژاد روبوسی کرده اند و نه رابطه ای با دولت ایران دارند برعکس به دلیل دستگیری دانشجویان چپ به دولت سرمایه داری ایران اعتراض کرده اند. این دقیقاً همان نکته ایست که شما از درک آن عاجزید، یعنی تاکتیک! هرچقدر

## سیران

به ک. مانی:

عصبانیتت از انعکاس خبر این تجمع در مقابل سفارت جمهوری اسلامی ایران، توسط رفقای جریان مارکسیزم انقلابی در ونزوئلا چندان عجیب و غیر منتظره نیست. تا به حال تمام نق نق ها و تخریب های هیستریک به دور امضاهای نمایندگان پارلمان انگلیس متمرکز بود، سانتریست ها و فرصت طلبان که با تمام دم و دستگاه های حزبی و مدت طولانی زندگی در اروپا و آمریکای شمالی نتوانسته بودند حتی یک امضا از سندیکاها، احزاب، سازمان ها و ایتحادیه های خارج کشور در حمایت از دانشجویان جمع کنند و مثل همیشه در زمان های بحرانی به گوشه ای پرتاب شده بودند، راه حل را نه در اصلاح خود، کمک به جریان جلب حمایت ها بلکه در تخریب آنچه انجام می گرفت دیدند.

این افراد همیشه از بیان گرایش خود در هراس هستند و این وحشت بی دلیل و پایه و اساس نیست. آنها به خوبی می دانند که علاوه بر دافعه ای که اعلام گرایششان به دنبال خواهد داشت، تنها بیان آن هر آنچه را سیبل کرده و به تخریب آن مشغول بودند به ناگهان به سوی خود آنها خواهد چرخید. از جلب حمایت نمایندگان پارلمان ایراد می گیرند، در حالی خود اعضایشان با لیخند های ملیح جایزه ی سکولار سال را از دست نمایندگان دول بورژوازی دریافت می کنند، اماده ی دریافت کمک های مالی از تمام دولت بورژوازی به جز دول مسلمان هستند. اگر در حین این تخریب ها حرفی از گرایش خود به میان آورند همه چیز را بی اثر می کنند. زیرا مشخص می شود که آنچه مورد حمله قرار می گیرد نه به دلیل مخالفت تئوریک آنها و داشتن پایه و اساس در گرایششان، بلکه تنها به این دلیل انجام میگیرد که ابتکار عمل انرا را در دست ندارند و توسط گرایش مخالف آنها سازماندهی می شود، پس مخالفت با آن واجب است. این فرصت طلبان این مسائل را نقد نمی کنند چون با آن مخالفند، برعکس، آنها اماده ی دریافت حتی کمک های مالی از دول بورژوازی

انقلاب بولیواری است و همراه با آن ها در حال اشغال کارخانه ها و اعمال کنترل کارگری است. مارکسیست های انقلابی تا زمانی در این جبهه می ماند که این اقدامات ادامه یابد.

۳) حزب مستقل مارکسیست های انقلابی در ونزوئلا به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی در دولت چاوز شرکت نخواهد کرد. چون دولت چاوز یک دولت بورژوایی است و نهایتاً باید سرنگون گردد. چاوز به عنوان یک دمکرات صادق (یعنی یک بورژوا که مجبور به اجرا قول و قرارها خود به توده ها تا کنون بوده) به زودی بر سر دو راهی قرار خواهد گرفت. یا با توده دولت خود را سرنگون می کند و رهبر توده ها باقی می ماند یا خودش همراه با ژنرال ها توسط توده ها سرنگون می گردد. حزب ما در این سرنگونی و تشکیل حکومت کارگری شرکت خواهد کرد.

## سوال از ک. مانی

آیا شما هستید که "سیاست و جامعه شناسی سیاسی" را درک نمی کنید یا ما؟ آیا این اتهام زنی ها و طنز هایی غیر سیاسی از قبیل اینکه: "آیا رفیق هوگو چاوز در این اعتراضات مقابل سفارت دولت فخریه برادر، جمهوری اسلامی شرکت نکرده بود ؟؟؟!" شما را در جبهه ضد انقلابیون طرفداران "سیا" و دولت آمریکا در ونزوئلا که عینا همین حرف های در مقابل چاوز می زند قرار نمی دهد؟ آیا مسخره کردن مدافعان دانشجویان سوسیالیست در ونزوئلا شما را در جبهه حزب الله در ایران قرار نمی دهد؟

دانشجویان سوسیالیست در بند ایران خواهان شنیدن پاسخ های شما خواهند بود. در ضمن جسارت داشته باشید و اعلام کنید از کدام یک از احزاب و سازمان های منحن خارج از کشوری هستید؟

۲ دی ۱۳۸۶

هم در "سیاست و جامعه‌شناسی" به حدی قوی باشید که بتوانید چند آجر را با یک مشت نصف کنید، همین نبود درک صحیح از تاکتیک‌های لنینی در نهایت شما را در کنار ضد انقلاب و نزولاً فرار داده است.

شما از دیدن عکس و خبر این تجمع عصبی شده‌ای و در همان گیر و دار با همین عصبانیت قصد ادامه خدمت داشتی که متأسفانه (برای شما) به همان نکته‌ای حمله کردی که حکم تو دهنی محکی به گرایش و حملات همیشگی اش است.

و یک سوال :

آیا این شعار آزادی و دموکراسی و زنده باد سر دادن برای آن همان شعار ژنرال بادوئل، از کودتایان ضد چاوز و از جمله نظامیان پرو آمریکا، دانشجویان دانشگاه‌های خصوصی و نزولاً که شهریه یک ترمشان برابر ده ماه حقوق کارگران است و سی ان ان و فاکس نیوز نیست؟

۲ دی ۱۳۸۶



نویسنده: سیما

یکشنبه ۱۴ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۸:۴۸  
با افتخار به مقاومت تاریخی همه عزیزان در بند و تبریک برای آزادی هر یک از آنها امیدوارم که همه گروندگان و طرفداران کل مجموعه "منصور حکمت" (از هر شاخه و انشعابی) از این رویدادها درس عینی و سازنده در زمینه یکی از انواع کار عملی انقلابی در بخش بین‌المللی هر فعال سیاسی سوسیالیست انقلابی را گرفته باشند و بتوانند تدریجاً خود را از کل این سازمان (اعم از بخش‌های ببر و جوان یا منشعب آن) جدا کرده و امکان آموختن و تفکر آزاد را به خود بدهند.

هر فرد سوسیالیست انقلابی واقعی حق آموختن آزاد و برخورد با نظرات و عقاید مختلف و متضاد را دارد.

هر فرد سوسیالیست انقلابی واقعی وظیفه دارد تا به تنهایی از جا خاسته و اقدام به حرکت کند... حتی اگر تنها یک نفر باشد! همه ما در آموزش‌های تئوری ماتریالیسم تاریخی می‌خوانیم که منشأ همه تحولات انقلابی از یک نقطه یا مبدا کوچک یا ناچیز آغاز شده است (و نه از مجموعه‌های هزاری و لشکر چندگانه).

در این مقطع از مبارزات نیروهای مبارز در جامعه ما ایران مهم این نیست که این منشأ از چند نفر آغاز شده یا میشود مهم این است که منشأ به وجود آمده و یا به وجود آید.

اگر میلیتانت توانسته و یا در آینده بتواند وجود این منشأ را انعکاس دهد (که در واقع این بزرگترین نقشی است که در این مبارزه تاریخی تا کنون ایفا نموده) ما میتوانیم ممنون باشیم و آن را نقطه توان و قدرتی بر خود بدانیم. اما از جا بلند شدن و یک کار سازماندهی شده انقلابی انجام دادن (مثل کاری که این عزیزان شروع کردند) وظیفه تک تک ما است و میلیتانت در آن نمیتواند نقشی داشته باشد. میلیتانت تنها میتواند در نهایت توانش از ما دفاع کند... خصوصاً آن زمان که بیش از هر وقت دیگر به آن نیاز داریم..... مثل عزیزانی که در بند هستند.

اگر رسانه‌های رژیم و کلیه رسانه‌های امپریالیسم از خبر دادن رویدادهای دستگیری این عزیزان و در بند بودن و شکنجه شدن آنان خودداری میکنند ما باید در این مقطع از تاریخ مبارزات خود نه تنها از امکانات رسانه‌های خود که از هرگونه امکاناتی که از امکانات بورژوازی جهانی میتوانیم بگیریم برای رساندن صدا خود و مبارزانمان (بخصوص آنان که در بند هستند) استفاده کنیم. این سازش با بورژوازی نیست این مبارزه عینی و عملی آگاهانه با بورژوازی ایران و بین‌المللی است... این معنی عملی یکی از اشکال "مار در آستین" است.

نویسنده: عابر سرخ

یکشنبه ۱۴ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۱۱:۳۲  
به رفیق گرامی سیما:

من با طرح کلی بحث شما توافق کامل دارم اما نمیتوام بگویم با اجزا آن نیز موافقم، بیشتر به این دلیل که این بحث در حد کلی قرار دارد و امیدوارم با کمک شما بتوان به یک بحث خاص و کنکرت در مورد «سازماندهی انقلابی» به حول مطالبات ضد سرمایه‌داری، انقلابی و پیش برنده رسید.

شما میگوئید:

>> اما از جا بلند شدن و یک کار سازماندهی شده انقلابی انجام دادن (مثل کاری که این عزیزان شروع کردند) وظیفه تک تک ما است و میلیتانت در آن نمیتواند نقشی داشته باشد.<<

منظور من از بحث "کلی" دقیقاً درست همین قسمتی است که باید به طور مشخص بیان شده و نتیجه اخص از آن استنتاج شود.

برای من و همه موضوع از جا بلند شدن کاملاً روشن و ملموس است. (همانطور که این عزیزان کردند) اما از "جا بلند" شدن الزاماً به معنی "کار سازماندهی انقلابی" نیست. میتوان از جا بلند شد و کار رفرمیستی و یا فعالیتی بی ربط انجام داد. (مثل از جا بلند شدن برای گفته "نه به جنگ" در شرایطی که جنگ اصولاً موضوعیتی نداشته باشد و به این ترتیب سازماندهی انقلابی که در چارچوب مبارزه طبقاتی و ضد سرمایه‌داری است به از "جا بلند شدن" برای یک سازماندهی رفرمیستی و مامشات جویانه تبدیل شود). در نتیجه به نظر من کار انقلابی یا سازماندهی انقلابی کاری است که بتواند مبارزین را برای مبارزه انقلابی از جا بلند کند. این کار چیست؟ این "چه باید کرد" چیست؟ پاسخ به این سوال و یا حتی طرح این سوال موضوعی است که باید به طور اخص به آن پرداخت که متأسفانه در گفتار "کلی" غایب است.

نقش میلیتانت پرداختن به همین موضوع است، یعنی ترسیم افقی انقلابی برای خود



## کمپین حمایت از دانشجویان دستگیر شده همچنان ادامه خواهد داشت!

بعد از دستگیری دانشجویان چپ دانشگاه‌های ایران در آذر ماه امسال، رفقای میلیتانتی به فوریت کمپین جهانی همه جانبه‌ای را برای آزادی بدون قید و شرط آنها ترتیب دادند و توانستند حمایت وسیعی از جانب احزاب انقلابی، اتحادیه‌های دانشجویی، فعالین اتحادیه کارگری، سوسیالیست‌های انقلابی، روزنامه‌نگاران و نمایندگان پارلمانی اروپا، آمریکای لاتین و آسیا را جمع‌آوری کنند.

در ادامه منتخبی از این حمایت‌های بین‌المللی را برای اطلاع شما خوانندگان و هم‌زمان عزیز می‌آوریم.

نامه‌ی سرگشاده به هوگو چاوز رئیس جمهور ونزوئلا،  
از طرف فعالین جنبش‌های کارگری و دانشجویی ایران

آقای هوگو رافائل چاوز فریاس،  
رئیس رئیس جمهوری بولیواری ونزوئلا

آقای رئیس جمهور

ما اخبار آزادی‌ی دو گروگان «فارک» [نیروهای مسلح انقلابی‌ی کلمبیا] را با خوشحالی دنبال کردیم. آزادی‌ی «کلارا روخاس» و «کونسولنا گونزالز» نه فقط خبری سرور آور برای خانوادگان آنان می‌باشد، بلکه می‌تواند تحولات بزرگی برای جامعه‌ی کلمبیا همراه داشته باشد.

عبارت بهتر معلوم میکند چرا باید از جا بلند شد و کدام نوع از آن به دوباره نشستن منتهی نمیشود.



نقش میلیتانت ترسیم و خصلت بندی در تقابل با التقاط، برخورد متکبرانانه از موضع بالا است. حفظ و احترام به سنت‌های انقلابی دویست سال گذشته از طریق کاربست موارد آزمایش شده آن به جای طرح‌های از آستین بیرون آمده به بهانه "استقلال فردی و یا محفلی"، بر اساس حقایق عینی و تحلیل مشخص از آنها است. پیگیری انقلابی برای اثبات حقایق مواضع انقلابی، بر خلاف سانت‌ریسم "دلواپس و نگران". مقابله با رفتار‌های با تغییر موضع مداوم، مقابله با تبدیل باند بازی به جای انضباط تشکیلات انقلابی.

با تشکر از توجه شما رفیق گرامی و به انتظار دخالت شما در این بحث و در صورت تمایل دخالت شما در مورد سر مقاله میلیتانت شماره ۱۰.



و همه از جا برخاستگان سوسیالیست انقلابی.

میلیتانت به عنوان پیشنهادی برای ایجاد یک ارگان مرکزی (و نه نشریه و جنگ‌های معمول)، برای سازمانیابی طیف مارکسیست‌های انقلابی، جهت ایجاد بلوک و یا قطب سوسیالیستی در درون جنبش سوسیالیستی و جوانان ابراز وجود کرد. این آنچیزی بود که میلیتانت میتوانست در آن نقشی داشته باشد و داشت. و این افق همان چیزی است که بدون پرداختن و بحث مشخص پیرامون آن نمیتوان از سطح طرح موضوعاتی کلی فراتر رفت.

همانطور که گفته شد میلیتانت به عنوان پیشنهادی برای ساختن قطب سوسیالیستی مطرح شد. هرچند تا کنون چنین قطبی ساخته نشده است و متأسفانه باید گفت برعکس، بلوک اصلاح طلبی و رفرمیستی و شعارهایش به مراتب مطرح‌تر از قطب سوسیالیستی بوده است. به عبارت بهتر، بیشترین از جا بلند شدن‌ها نه برای ساختن قطب سوسیالیستی بلکه برای شعار‌های رفرمیستی و خارج از مدار مبارزه ضد سرمایه داری بوده است که میلیتانت البته در مقابله با آن نقش داشته است.

در اینجا مسئله ارائه افقی انقلابی است که تکلیف تعادل طبقاتی در میان مدعیان انقلابی را تعیین میکند.

پیشنهاد اول: از جا بلند شدن برای ساختن قطب سوسیالیستی.

پیشنهاد دوم: از جا بلند شدن برای خواسته با نا خواسته در خدمت بلوک اصلاح طلبی و رفرمیستی قرار گرفتن و یا تقویت آن.

پیشنهاد سوم: رفتار سانسوریستی و در میان هر دو وضعیت بالا قرار گرفتن، از روی استیصال و یا عدم گسست کامل از اصلاح طلبی و رفرمیسم. واکنشی سانسوریستی به معنی اخص فرصت طلبی و یا این پا آن پا کردن‌های روشنفکرانه و بسته بندی آن در پاکت "انقلابی". بررسی و نقد این موارد مضمون انقلابی "از جا بلند شدن" را تعیین میکند. به

قاطع خود از دانشجویان مبارز ایران را اعلام می کند. ما از دستگیری بیش از ۴۰ دانشجویی چپگرا دانشگاههای ایران توسط وزارت اطلاعات رژیم ایران سخت برآشفته شدیم. ما خواهان آزادی بدون قید و شرط و فوری دانشجویان هستیم. ما از تمام سازمان ها و نهادهای مترقی جهانی می خواهیم که در حمایت از دانشجویان در حد توان اقدام کنند."

هیئت اجراییه «گرایش بین المللی مارکسیستی» IMT  
۱۸ ژانویه ۲۰۰۸

حمایت نماینده اتحادیه کارگری فرانسه از دانشجویان در بند



نماینده ایربوس س ژ ت هوبر پرود (یکی از بزرگترین اتحادیه کارگری تولوز فرانسه) - بخش

Hubert Prevaud  
Delegue CGT Airbus-  
Toulouse- France

الکس گرانت فعال و هماهنگ کننده دستها از ونزولا کوتاه کانادا سابق اتحادیه مشاغل و رئیس دولتی کانادا خواهان آزادی فوری شد دانشجویان در بند ایران



آقای رئیس جمهور، ما بر این باوریم که روابط بسیار نزدیک شما با رهبران جمهوری اسلامی، همراه با هنر متقاعد کننده شما، می توانند به آزادی ی این زندانیان کمک کنند. این افراد جنایتکار نمی باشند: آنان افرادی می باشند که صرفاً برای حقوق بهتر برای کارگران، دانشجویان، زنان، خبرنگاران و دیگر بخش های جامعه تظاهرات کرده اند. ما اطمینان داریم که با مداخله ی شما در این مورد، با دولتی که روابط بسیار دوستانه تری را با شما دارد تا کلمبیا، می تواند پیامد مثبتی را به همراه آورد.

با احترام،

شبکه همبستگی کارگری  
کمیته اقدام کارگری (ایران)  
نشریه «میلیتانت»

۱۳ ژانویه ۲۰۰۸ (۲۳ دی ۱۳۸۶)

ترجمه از متن انگلیسی.

[نامه سرگشاده به هوگو چاورز سایت مرکزی جنبش بیلواری و انقلابی در ونزولا](http://www.aporrea.org)

<http://www.aporrea.org>

قطعنامه «گرایش بین المللی مارکسیستی» IMT در حمایت از دانشجویان در بند

در خاتمه جلسه هیئت «گرایش بین المللی مارکسیستی» IMT ۱۳-۱۸ ژانویه ۲۰۰۸ در یکی از شهرهای بلژیک نمایندگان بخش های این سازمان بین المللی: السالوادور/ ونزولا/ ایتالیا/ لهستان/ اسپانیا/ بریتانیا/ اتریش/ کانادا/ آمریکا/ دانمارک/ بلژیک/ ایتالیا/ سوئد/ آلمان/ پاکستان/ آرژانتین/ مکزیک/ روسیه/ یونان/ ایران؛ پس از شنیدن و بحث در مورد وضعیت سیاسی ایران به اتفاق آرا به قطعنامه زیر رای مثبت دادند:

"هیئت اجراییه «گرایش بین المللی مارکسیستی» IMT وقایع اخیر سیاسی ایران را از نزدیک دنبال کرده و حمایت

حتی راست ترین خبرگزاری های جهان نقش شما را در مذاکرات برای آزادی ی این دو زندانی تقدیر کردند. مذاکراتی که شما انجام دادید پروسه ی دشواری بوده است - که خواهان صبر و حوصله ویژه از سوی شما بود. ما صمیمانه امیدواریم که از طریق مداخله ی مثبت شما در برقراری ی ایجاد پل مکالماتی بین «فارک» و حکومت آقای «اوربیه»، تعداد افراد بسیار بیشتری به آغوش خانواده ها و دوستان خود باز خواهند گشت.

آقای رئیس جمهور، ما اعتقاد داریم که هنر مذاکراتی و متقاعد کننده شما می توانند برای آزادی ی اسیرها در دیگر نقاط جهان بکار گرفته شوند. به خصوص، از آنجایی که شما روابط بسیار نزدیکی با رئیس جمهور های ایران داشته اید، امیدواریم که شما از نفوذ خود برای آزاد کردن فعالین اتحادیه های صنفی، دموکرات ها و دانشجویان سوسیالیست های راستین دربند در ایران، استفاده کنید.

امروز تعداد بسیاری کارگر، دانشجو، زن و خبرنگار در زندان های ایران بسر می برند. در دسامبر ۲۰۰۷ حدود چهل دانشجو به خاطر اینکه خواهان آزادی و برابری و خواندن سرود انترناسیونال بودند، دستگیر شدند. هنوز بیش از سی نفر از آنان در زندان هستند - و شایعاتی در مورد خودکشی ی یکی از آنان، سعید حبیبی، رایج شده است. زندان های ایران همچنین پر از فعالین کارگری ای است که سعی داشته اند که اتحادیه های صنفی بر پا کنند و کارگران را در مبارزاتشان برای بهبود دستمزد و وضعیت کارشان سازماندهی کنند. محمود صالحی و منصور اسالو دو نفر از این سازمانده ها می باشند. صالحی، که فقط یک کلیه دارد، در وضعیتی بحرانی بسر می برد. او در سال ۲۰۰۴ به خاطر اینکه سعی داشت که مراسمی برای یادبود اول ماه مه سازمان دهد، بازداشت شد. اسالو رهبر اتحادیه ی صنفی ی «شرکت اتوبوسرانی ی واحد» می باشد. او سعی داشت که اتحادیه را احیاء کند و حقوق ناچیز کارگران را بالا ببرد. او از سوی حامیان رژیم ایران مورد ضرب و شتم قرار گرفت و زندانی شد.



Alex Grant  
Hands Off Venezuela  
Canadian Coordinator  
Ex-President, Canadian  
Union of Public Employees  
Local ۲۲۷۸.

تظاهرات ۲۸ دسامبر در حمایت از  
دانشجویان و صالحی و اسالو

در لندن مقابل سفارت جمهوری  
اسلامی



فعالان میلیتانت در برلین - آلمان - در  
حمایت از دانشجویان در بند



سالگرد به قتل رسیدن روزا  
لوکزامبورگ در برلین ۱۳ ژانویه  
۲۰۰۸

روز ۱۳ ژانویه هر سال مراسمی با شرکت  
ده ها هزار مارکسیست و آزادی خواه

جوان و پیر در تجلیل از کشته شدگان راه  
سوسیالیزم در آلمان (برلین) برگزار می  
گردد.

این روز فرصت خوبی است برای آشنا  
شدن با سایر فعالین سوسیالیست و آزادی  
خواه، به همین دلیل ما نیز با تهیه پلاکارد  
و اطلاعیه هایی در جهت شناساندن و  
حمایت از جنبش کارگری و دانشجویی در  
این مراسم با رفقای ایرانی و آلمانی شرکت  
کرده و سعی در جلب توجه فعالین و  
شرکت کنندگان در این مراسم نمودیم.

مراسم در ساعت ۱۰ صبح با شرکت دهها  
هزار نفر از میدان (فرانکفورتر تور) آغاز  
و در آرامگاه روزا لوکزامبورگ و کارل  
لیبکنخت و سایر کشته شدگان راه  
سوسیالیزم با تجمع و سخنرانی و موزیک  
و بخش و فروش کتاب ها و اطلاعیه های  
شرکت کنندگان ادامه یافت.

پلیس آلمان بر عکس سال های دیگر ضمن  
کنترل راه پیمایان کوله پشتی ها و حتی  
پلاکارد ها را باز نموده و کنترل می نمود.  
زیرا که حزب نازی (فاشیست ها) هم  
برای این روز اجازه ی اجتماع گرفته و  
خطر درگیری بین شرکت کنندگان در  
مراسم روز سوسیالیزم و فاشیست ها می  
رفت.

هوا نیز در این روز یاری کرد و تمام مدت  
آفتاب می درخشید و از این نظر با این که  
پلیس برای خسته نمودن راهپیمایان مدام  
جلوی حرکت جمعیت را می گرفت ولی به  
دلیل هوای مساعد موفق به خسته کردن  
جمعیت و متفرق شدن آن ها نگردید. ما  
نیز تا بعدازظهر با موج تظاهر کنندگان به  
سخن رانی سخن رانان گوش داده و در  
ساعت ۳ بعدازظهر میدان آرامگاه را ترک  
نموده و به شهرهای محل اقامت خود  
بازگشتیم.

استقبال مردم در این روز بی نظیر بودو  
نشریات و اطلاعیه ها در دست مردم موج  
می زد و همه با علاقه به توضیحات و  
سخن رانی ها گوش می دادند.  
به امید این که روز سوسیالیزم را در تمام  
دنیا کارگران و زحمتکشان جشن گرفته و  
خود بر سرنوشت خود مسلط باشند.  
زنده باد سوسیالیزم.

نشریه میلیتانت/ کمیته اقام کارگری/ شبکه  
همبستگی کارگری

لین جونز از دانشجویان دستگیر  
دفاع کرد شده

«لین جونز» یکی از اعضای پارلمان  
بریتانیا، عضو حزب کار گر و عضو  
گروه کمپین سوسیالیستی است. او در  
موارد بسیاری در رابطه با سیاست های  
راست حکومت حزب کارگر رای  
مخالف داده است و هنگام  
انتخاب جانشین تونی بلر خواهان انتخاب  
رهبری از جناح چپ حزب بود.

نیل جرارد از دانشجویان دستگیر  
دفاع کرد شده



«نیل جرارد» یکی از اعضای پارلمان  
بریتانیا، عضو حزب کار گر و عضو  
گروه کمپین سوسیالیستی  
است. او همواره مخالف ساخت و  
استفاده از سلاح های هسته ای از سوی  
دولت بریتانیا بوده و سابقاً در رهبری ی  
«کارزار برای خلع سلاح هسته ای»  
قرار داشت.

ان کرائر از دانشجویان دستگیر  
دفاع کرد!



یکی دیگر از اعضای جوان حزب لیبرال دمکرات انگلیس و عضو پارلمان این کشور از دانشجویان دربند حمایت کرد و خواستار آزادی آنان شد.

**«مارتین فیلیپ کاتون» از دانشجویان دربند حمایت کرد!**

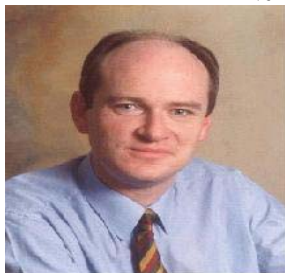


«مارتین فیلیپ کاتون» عضو پارلمان انگلیس و عضو حزب کارگر این کشور است که از دانشجویان دربند ایران حمایت کرده است.

مارتین مخالف سرسخت تصمیم جنگ بر علیه کشور عراق در سال ۲۰۰۳ بود و یکی از ۸۸ نفر نماینده ی مجلس انگلستان است که بر علیه بازسازی سیستم اتمی- موشکی این کشور رای داده است. او همچنین یکی از اعضای فعال کمپین مبارزه برای خلع سلاح اتمی است.

حمایت یکی دیگر از اعضای حزب لیبرال دمکرات

انگلستان از دانشجویان دربند



ورینگ مخالف سرسخت جنگ علیه کشور عراق است. در شانزدهم سپتامبر ۲۰۰۷ او در مسابقات انتخاباتی شکست خورد و علت عدم انتخاب خود را بعنوان نماینده مجلس، توطئه ی مافیای حزب کارگر تلقی نمود. او هم اکنون نماینده ی مستقل لیورپول غربی در مجلس انگلستان است.

**دکتر «ال سدیر مکدونال» خواهان دانشجویان دربند شد آزادی**



«ال سدیر مکدونال» معاون رهبر حزب سوسیال دمکرات و کارگر ایرلند شمالی، عضو پارلمان این کشور و همچنین عضو مجلس قانونگذاری ایرلند خواستار آزادی دانشجویان زندانی شد!

**جان لیچ از دانشجویان در بند حمایت کرد!**



یکی از اعضای پارلمان انگلستان، عضو حزب کارگر و عضو گروه کمپین سوسیالیستی است. او مخالف سرسخت جنگ علیه کشور عراق بوده است و بارها به قطعنامه های دولت تونی بلر رای مخالف داده است. او از مدافعان حقوق زنان آسیایی بریتانیایی بوده است.

**«لیندسی هویل» از دانشجویان دستگیر شده دفاع کرد!**



یکی از اعضای پارلمان انگلستان، عضو حزب کارگر انگلستان منطقه چورلی

**«رابرت نیلسون ورینگ» از دانشجویان دستگیر شده دفاع کرد!**



رابرت نیلسون ورینگ یکی از اعضای پارلمان انگلستان، عضو سابق حزب کارگر انگلستان و عضو گروه کمپین سوسیالیستی است.



دیوید اس. باروژ» از دانشجویان  
 !شده دفاع کرد دستگیر



آندرو جورج از دانشجویان دربند  
 ایران حمایت نمود



نماینده مجلس  
 دمکرات انگلیس و عضو حزب لیبرال

«نیک هاروی» یکی از  
 اعضای پارلمان انگلستان و عضو  
 حزب لیبرال دمکرات این کشور از  
 دانشجویان دربند ایران دفاع کرد.  
 او بین سالهای ۲- ۱۹۸۱ رئیس  
 اتحادیه دانشجویی انگلستان بود.

«نیک» قاطعانه با جنگ علیه کشور  
 عراق مخالفت نموده و همچنین بارها  
 بر خروج نیروهای انگلیسی از عراق  
 تاکید کرده است. او همچنین بر علیه  
 تصمیمات دولت انگلیس جهت  
 بازسازی سلاحهای اتمی رای داده  
 است.

الیستر کارمایکل» از «  
 دانشجویان دستگیر شده دفاع  
 کرد!



پیتر باتملی از دانشجویان دستگیر  
 شده دفاع کرد



وینسنت کییل» از دانشجویان  
 !دستگیر شده دفاع کرد

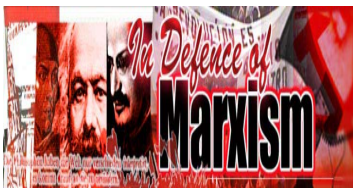


\*\*\*\*\*

کمپین حمایت از دانشجویان  
 دستگیر شده همچنان تارهایی  
 تمام دانشجویان ادامه خواهد  
 داشت!

زنده باد سوسیالیزم  
 زنده باد همبستگی بین المللی  
 Militantmag@gmail.com

حمایت بین المللی از دانشجویان دربند



<http://www.marxist.com>





زیر نظر: شورای سردبیری  
[militantmag@gmail.com](mailto:militantmag@gmail.com)

شماره ۱۰  
 ۱۵ بهمن ۱۳۸۶

دوستان و رفقای هم‌رزم، نشریه میلیتانت را بخوانید و آنرا تکثیر و بین دوستان و آشنایان خود پخش کنید.

برای «میلیتانت» مقالات، مصاحبه‌ها، گزارشات و عکسهای اعتراضات و اعتصابات را ارسال کنید.

به «میلیتانت» بپیوندید و ضمن تقویت مبارزه انقلابی در جهت ایجاد بلوک سوسیالیستی گام بردارید.

### رفقا و دوستان گرامی!

از وبلاگ میلیتانت دیدن کنید. نشانی اینترنتی ما را در اختیار سایر دوستان و آشنایان خود قرار دهید.

مقالات، گزارشات، را برای ما بفرستید. پیشنهادات و نظرات درباره مقالات نشریه را بما ارسال کنید.

<http://militantmag1.blogfa.com>

نشریه میلیتانت حداقل ۱۰ شماره در سال انتشار می‌یابد

طرف خود جلب کند و بازار را تحت تسلط خود درآورد. این مبارزه دارای شیوه‌ها و اشکال گوناگونی است. با مبارزه دو کارخانه دار آغاز می‌شود و به جنگ جهانی میان کشورهای سرمایه داری و تقسیم بازارها در تمام جهان منتهی می‌گردد. نتیجه این که نه تنها اجزاء جامعه سرمایه داری با هم همگون نیستند، بلکه در تضاد مستقیم با یکدیگر قرار دارند.

اولین علت آشفته‌گی سیستم سرمایه داری هرج و مرج تولید است که در بحران‌ها، رقابت و جنگ منعکس می‌گردد. دومین علت آشفته‌گی جامعه سرمایه داری در ساختمان طبقاتی آنست. در واقع جامعه سرمایه داری یک پارچه نیست، بلکه دو جامعه تقسیم شده است. سرمایه داران یکسو و در سوی دیگر کارگران و فقرا. این دو جامعه در یک دشمنی مداوم، آشتی ناپذیر و بی پایان، که در مبارزه طبقاتی منعکس می‌شود، قرار دارند. در این جا نیز مشاهده می‌کنیم که بخش‌های مختلف جامعه سرمایه داری نه فقط با یکدیگر هماهنگ نیستند، بلکه برعکس در تضاد دائم قرار دارند.

آیا سیستم سرمایه داری محکوم به نابودی است؟ پاسخ این سؤال به بررسی زیر وابسته است: اگر ما بررسی تکاملی که سرمایه داری تاکنون داشته به این نتیجه برسیم که آشفته‌گی آن دائماً در حال کاهش بوده است، در آن صورت می‌توانیم برای آن یک زندگی طولانی آرزو کنیم. اما اگر برعکس به این نتیجه برسیم که با گذشت زمان بخش‌های جامعه سرمایه داری ناگزیر هر روز بیش تر با هم در تضاد قرار می‌گیرند و جهش‌های این جامعه به طور اجتناب ناپذیر به پرتگاه کشیده می‌شوند، در آن صورت می‌توانیم فاتحه آن را بخوانیم.

بنابر این باید مسأله تکامل سرمایه داری را مورد بررسی قرار داد.

منابع: آ. بگدانف: "خلاصه‌ای از آموزش اقتصاد" - کارل کائوتسکی: "آموزش اقتصادی کارل مارکس" - کارل کائوتسکی: "برنامه ارفورت" - ن. لنین: "دولت و انقلاب" - فریدریش انگلس: "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" - فریدریش انگلس: "تکامل سوسیالیسم از تخیل تا علم".



ادامه دارد



(بخش ۱)

### فصل اول

### نظام جامعه ی سرمایه داری

ماده ۱۳ - تضادهای جامعه سرمایه داری حال ضروریست، بررسی کنیم که آیا جامعه بورژوازی و سرمایه داری خوب شناخته شده است. هر چیزی زمانی محکم و خوب است که تمام بخش‌های آن با هم هماهنگ باشند. مکانیسم یک ساعت را در نظر بگیریم، این ساعت هنگامی خوب و بدون عیب کار می‌کند که هر چرخ با چرخ دیگر و هر دندانه با دندانه دیگر هماهنگ باشد.

حال جامعه سرمایه داری را در نظر بگیریم. در آن جا به سادگی می‌بینیم که به هیچ وجه آن طوری که ظاهراً به نظر می‌آید، این جامعه محکم بنا نشده است، برعکس تضادهای بسیار بزرگ و جهش‌های عظیمی را نشان می‌دهد. قبل از هر چیز دیده می‌شود که در جامعه سرمایه داری، نه یک تولید و توزیع سازمان یافته بلکه یک "هرج و مرج در تولید" وجود دارد. یعنی چه؟ این بدان معنی است که هر سرمایه دار (یا هر سازمان سرمایه داران) بدون وابستگی به دیگران کالا تولید می‌کند. این تمام جامعه نیست که میزان و نوع احتیاجات خود را تعیین می‌کند، بلکه این صاحبان کارخانه‌ها هستند که تنها با این حساب که سود بیش تری به دست آورند و رقبای خود را در بازار شکست دهند کالا تولید می‌کنند. از این رو گاهی اتفاق می‌افتد که بیش از حد کالا تولید می‌شود (البته مربوط به زمان قبل از جنگ است) بازاری برای فروش آن‌ها نیست (کارگران به علت نداشتن پول کافی قادر به خرید آن‌ها نیستند). بحران به وجود می‌آید: کارخانه‌ها بسته می‌شوند و کارگران بیکار می‌شوند، هرج و مرج تولید مبارزه در بازار به همراه می‌آورد. هر کس می‌کوشد خریداران را به